کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب صرف میر، عوامل، هدایه
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۱۰۹) از کتب اهدائی : کریم زاده
شماره ثبت کتاب ۲۱۰۴۹۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اهدائی
محمدعلی کریم زاده
۱۳۷۷

۲۱۰۴۹۳

۳۷۷

۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب صرف میر، عوامل، هدایه
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۱۰۹) از کتب اهدائی : کریم زاده

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب صرف میر، عوامل، هدایه

مؤلف

موضوع

شمارهٔ اختصاصی (۱۰۹) ازکتب اهدائی : کریم زاده

شماره ثبت کتاب ۲۱۰۴۹۳

٦١٧ / ٦٠
٣

[illegible] علم و فعل خون
[illegible] صد و خوج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علما عمال [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطل [illegible]
[illegible] متفاوت [illegible] نظر
[illegible]
[illegible]

و تصریف در فعل بیشتر باشد چون
نصر ینصر نصراً فهو ناصر و ذاک منصور و ان
و ینصر و ن فهو ناصر و تصریف در حروف
کم باشد که بی اگر و حروف تصریف نپذیرد
فصل اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و
هر یک از بیخ فعل بنا بر دو وجه است
یکی مجرد از واو زاید یعنی همه حروف او
اصلی باشد و دیگری مزید فیه یعنی
در وی حرف زاید حاصل آید
ثلاثی و رباعی [illegible]

٤

بر دو وجه است یکی مجرد از واو زاید یعنی
همه حروف وی اصلی بود و دیگری
مزید فیه یعنی در وی حرف زاید
و فعل [illegible] ثلاثی [illegible]
[illegible] از بیخ [illegible] مجرد
باشد و مزید فیه [illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] اصلی [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] یکی از بیخ حروف

[illegible]

ثلاثی که باشد اصلی بود چون رَجُلٌ

که بر وزن فَعُلٌ است و همچون

که بر وزن فِعَالٌ یعنی از حروف اینها بنا

شد ثلاثی باید بود چون ضارِبٌ و ناصِرٌ

که بر وزن فاعل است و ینصر و یطلب

که بر وزن یفعل است و در بنای ثلاثی

اسم فعل و لام گیباید و حکم مدخول

چنانچه اسم لام دو بار مکرر چنانکه

معلوم گردید فصل اسم ثلاثی

دو صیغه است ماضی و فعل گفته

بوله ... ثلاثه

اگر کسی گوید

که مصدر چرا مستفعل باب

انفعال را مقدم داشت بر باب افتعال

... جواب گوییم ...

... است ...

در مصدر مکسور شد

جواب گوییم که تا فرق باشد

میان مصدر و جمع

که بر وزن افعال است اگر گویند

که چرا عکس نشد

جواب گوییم

وَاین سه باب را فعل ماضی گیرند

که دلالت میکند بر فتح و کسر

و مستقبل فعل شدست فَعَلَ یَفْعِلُ

چون نَصَرَ یَنْصُرُ فَعَلَ یَفْعِلُ چون ضَرَبَ

یَضْرِبُ فَعَلَ یَفْعَلُ چون مَنَعَ

یَمْنَعُ و مستقبل یَفْعَلُ دو است

فَعِلَ یَفْعَلُ چون عَلِمَ یَعْلَمُ فَعِلَ

یَفْعِلُ چون حَسِبَ یَحْسِبُ و

مستقبل فَعُلَ یکی است فَعُلَ

یَفْعُلُ چون شَرُفَ یَشْرُفُ

ابواب ثلاثی

مجموع ابواب ثلاثی که ماضی
وی مجرد است از حروف زوا
ید شش است فعَل یفعُل چو
ن نصر ینصر فعَل یفعِل چون ضرب
یضرب و یفعَل چون فتح یفتح
چون علم یعلم و ابواب سه [illegible]
اصول خوانند زیرا که حرکت
عین ماضی مخالف حرکت
عین مستقبل است و فعَل یفعَل
چون منع یمنع و فعل یفعل چون

حسب یحسب و فعُل یفعُل چون
شرف یشرف و این سه باب را
فروع خوانند زیرا که حرکت عین فعل
ماضی موافق حرکت عین مستقبل است
فصل فعل ثلاثی مزید فیه دوا
زده است باب افعال افعل یفعل افعا
لا چون اکرم یکرم اکراما باب
تفعیل فعّل یفعّل تفعیلا چون
صرّف یصرّف تصریفا باب
مفاعلة فاعل یفاعل مفاعلة

چون ضارب يضارب مضا
ربة باب افتعال افتعل يفتعل افتعا
لاً چون اكتسب يكتسب اكتسا
باً باب انفعال انفعل ينفعل انفعا
لاً چون انصرف ينصرف انصر
افاً باب تفعّل تفعّل يتفعّل
تفعّلاً چون تصرّف يتصرّ
ف تصرّفاً باب تفاعل تفاعل
يتفاعل تفاعلاً چون تضارب يتضا
رب تضارباً باب افعلال

افعلّ يفعلّ افعلالاً چون احمرّ
يحمرّ احمراراً و در ماضی اين
پنج [illegible] حروف [illegible] باب
استفعال استفعل يستفعل
استفعالاً چون استخرج يستخرج
استخراجاً باب افعيلال افعالّ
يفعالّ افعيلالاً چون احمارّ
يحمارّ احميراراً و در ماضی هو
[illegible]
[illegible] فصل [illegible]

بکمالیت چنانچه مذکور خواهد
شد و مستقبل او نیز بیکسبت
باب فعلال یفعلل فعلللة چون
ج یدحرج دحرجة و دحراجا و مزید
فیه دو بنا باب تفعلل
تفعلل یتفعلل تفعللا چون
تدحرج یتدحرج تدحرجا
و وزن ماضی این یک حرف زیا
ید است باب افعنلال افعنلل
یفعنلل افعنلالا چون اقشعر
یقشعر اقشعرارا و در ماضی دو حرف زیاد

هر یک از این دو باب دو حرف
زیاده است و فصل اسم بود دو قسمت
مصدر و غیر است که در آخر معنا
ی وی بفارسی تا و ن یا دا و ن
بوده باشد بدان القتل کشتن و
الضرب زدن و فعل ماضی و مضا
رع و اسم فاعل و اسم مفعول
و امر و نهی و جحد و نفی و استفهام
اسم آلت و اسم زمان و اسم
مکان از مصدر مشتق اند

باب فعل یفعل النصر یاری کرد
ن ماضی وی چهارده مثال بود
شش مغایب را بود و شش
مخاطب را و دو حکایت نفس
متکلم را بود وانچه شش مغا
یب را بود سه مذکر را و سه
مؤنث را بود انچه مذکر را
نصر نصرا نصروا وانچه مؤنث
نصرت نصرتا نصرن وانچه
که مخاطب را و مخاطبه را بود سه

مذکر بود

9

انچه مؤنث را بود وانچه مذ
کر را بود نصرت نصرتما نصرتم
وانچه مؤنث را بود نصرت
نصرتما نصرتن وان دو حکا
یت نفس متکلم را نصرت نصرنا
وان مستقبل نیز چهارده
اجزا و همچنین شش مغا
یب را بود و شش مخاطب را بو
د و دو حکایت نفس متکلم را بود
انچه مذکر را بود شش مغایب

الثتی که اولش ساکن باشد و ماقبلش مضموم
فیه باشد و غیر حد
الثتی که اولش ساکن
با معنی و معانی

[illegible]

وانسكز مذكر اينصر ينصران
ينصرون وانسكز مؤنث دايو
تنصر تنصران ينصرن وانسنك
مخاطب بو ... سز مذكر اسه شو
تنصر وانسكز مذكر اتنصر ...
تنصرون وانسكز مؤنث
وان
اتنصرين تنصران تنصرن
حكايت لفس متكلم ايدو
انصر ننصر ابدا ... ...
... ...

جون ضرب

چون ضرب ضرب باضربو چون
حسب حسبا حسبوا اخر ومستقبل
يضرب يضربان يضربون تا
اخر ويمنع يمنعان يمنعون
ويعلم يعلمان يعلمون يحسب
يحسبان يحسبون ويشرف
يشرفان ويشرفون فصل ا
مستقبل ماضى كبى ... باقى از فعل
بكى ... حروف اتين ...
اول ... و زوائد حروف ...

الحروف زوائد

تا بدان بجهت خوانند و اینجا تو
ضع باشد الا در چهار باب ا
فعال باب تفعیل و فعلل و فاعله
که در این چهار باب مضموم
باشد و مستقبل آمده بمعنی یا ی حال و ا باشد
کنم و یا ی میکنم و هرگاه در
وی لام مفتوح در آید حال و ا
باشد چون لینصر بعون ملك
و سوف آید استقبال را باشد
چون سینصر و سوف ینصر
الفصل

فصل الف در نصرا علامت
تثنیه مذکر و ضمیر فاعل است
حمر
و واو در نصروا علامت جمع مذ
و ضمیر فاعل است و تا در نصرت
علامت مفرد مؤنث است و
ضمیر فاعل است و الف در نصرتا
علامت تثنیه مؤنث و ضمیر فا
عل است و نون در نصرن علامت
جمع مؤنث و ضمیر فاعل است و
تا در نصرت مفتوح در ضربت علامت
و تا ضمیر

ضمیر واحد مذکر مخاطب و فاعل
فعل است و تن در نصرتن
ضمیر جمع مؤنث مخاطب و
فاعل فعل است و تا در نصرتما
او در نصرت ضمیر متکلم وحده است
خواه مذکر و خواه مؤنث باشد
و فاعل فعل است و نا در نصرنا
ضمیر متکلم مع الغیر و فاعل ا
فعل است خواه تثنیه و خواه
جمع مذکر و خواه جمع مؤنث و فا

و فاعل در نصرت نصرت شاید ضا
هر باشد چون نصرت زید و نصرت
هند شاید که ضمیر مستتر باشد
چون نصر زید ای هو و هند نصرت
منفصل یا و در یضرب و ینصر علامت
غیبت و حرف استقبال است و الف
در یضربان و یضربان علامت
تثنیه مذکر و ضمیر فاعل است
و نون عوض رفع است که واحد
بود و است و ابن و اضمه که
هست

هست از برای مناسبت واو است
و تاء در تنصر و تنصران علامت
تثنیه و ضمیر فاعل است و نون
عوض رفع است کردن واحد بود
و یاء در ینصرن علامت غیبت
و حرف استقبال است و نون
ضمیر جمع مؤنث و ضمیر فاعل است
و تاء در تنصر علامت خطاب
حرف استقبال است و انت در وی
مستتر است تا اگر فاعل فعل آمدت

و تاء در تنصران علامت خطاب
و حرف استقبال است و الالف علامت
تثنیه مذکر و ضمیر فاعل است و نو
ن عوض رفع است کردن واحد بود
و تاء در تنصرون علامت و حرف ا
ستقبال است و واو ضمیر جمع مذکر
فاعل فعل است و نون عوض رفعت
کردن واحد بوده و تاء در تنصرین
علامت خطاب است و حرف استقبال است
و یاء ضمیر واحد مؤنث و فاعل آمدت

و نون عوض رفعی است که در وا
حد مذکر بوده و تا در تنصران
علامت خطاب و حرف استقبا
ل است والف علامت تثنیه و
ضمیر فاعل است و نون عوض
رفعیت که در واحد بوده و تا
در تنصرین علامت خطاب و حرف
استقبال است و نون عوض رفعیت
ضمیر جمع مؤنث و فاعل
فعل است و همزه در انصر علامت

و همزه در انصر علامت متکلم
واحد است و انا در وی مستتر است
و انما فاعل فعل است و فاعل نصر
و تنصر شاید که ظاهر باشد چون
ینصر زید و تنصر هند و شاید که
ضمیر مستتر باشد چون زیدٌ
ینصر ای هو و هند تنصر ای هی
چون بر فعل مستقبل حروف ناصبه
در آید یعنی ان و لن و کی و اذن
منصوب کرد چون ان اطلب

نیک اطلب و انی اطلب و نو
نهای عوض رفع بودند در نصب سا
قط شدند چون لن یطلبا و لن
یطلبوا و لن تطلبا و لن تطلبی
و نون تطلبن و یطلبن بر
حال خود باقیست زیرا که ضمیر فا
علست و اگر حروف جازمه در آ
یند حرکت آخر در پنج لفظ که آن
یطلب غایب و تطلب غایبه
و نطلب مخاطب و اطلب و
[illegible]

و نطلب که حکایت نفس متکلم ا
ست بجزم بیفتد و نونها
ی که عوض رفعند بجزم سا
قط شوند و حروف جازمه
پنج است لم و لما و لام امر و لا
ی نهی و ان فی الشرط والجزاء
چنانکه گویی لم یضرب لم یضربا
لم یضربوا تا آخر ان یضرب ان ا
یضربا ان یضربوا تا آخر و لام
امر در شش صیغه مغایبه در
[illegible]

[illegible]

داخل شود چنانکه گوئی لیضرب
لنضرب بالیضرب و التضرب لتضرب
لتضرب و این امر غایب حا
ضر و در دو صیغه متکلم
نیز حاصل شود چون لاضرب
لنضرب فصل امر حاضر را
از فعل مستقبل آیش کنند و
طریقه او آنست که حرف
استقبال را که تا باشد از
و او بیندازند اگر ما بعد
حرف مضارعت

حرف مضارعت متحرک باشد
احتیاج بهمزه نباشد بهمان
حرکت آخرش بنا کنند چون
اخر و نون عوض رفع که در
حر مستقبل باشد بیفتد
بیفتد چون در باب تفعیل ا
مر مخاطب بر این قیاس باشد
صرف قر فاصه فو تاخر دبو
بر قیاس که دانسته شد باب
مفاعله ضارب ضارب اضاربو
زنده جو

در باب فعلل گوید دحرج د
حرجه دحرجة تا آخر اگر ما
بعد حرف مضارعت ساکن
باشد احتیاج بهمزه
وصل نیست پس اگر ما بعد
آن ضمه باشد همزه را
مضموم کنند بواسطه متا
بعت و حرکت آخر را بدو ند
عوض رفع بوقف بیفکند
و چون انصر انصرا انصروا

انصری انصرا

انصری انصرا انصرن و اگر
ما بعد آن ضمه نباشد یا فتحه
یا کسره داشته باشد همزه را
مضموم کنند و آخر را موقوف سا
زند چون اعلم اعلما اعلموا
اعلمی اعلما اعلمن اضرب اضربا
اضربوا اضربی اضربا اضربن
و چون و همزه وصل متصله
بما قبل خود شود ساقط کردد
در لفظ و ثابت باشد در عبارت

بعون اطلبه

تم اطلب فصل بدانکه مجموع افعال
بودو نوعست لازم و متعدی لازم
آنستکه در فعل از فاعل تجاوز نکند
و بمفعول نرسد چون ضرب
زید عمرا و فعل لازم بهمزه باب
افعال و تضعیف عین و باحرف
جر متعدی سازند چون اذهبت
زیدا فرحته و ذهبت به فصل
فعل بر دو قسمت معلوم و
مجهول و مجهول آنستکه از

[illegible]

مفعول

از برای مفعول بنا کنند چون
نصر زید و معلوم آنستکه او
برای فاعل بنا کنند چون نصر
زید در ماضی ثلاثی مجرد فاء
الفعل و لام الفعل را فتحه دهیم
چون نصر نصرا نصروا و ضرب
ضربا ضربوا و علم علما علموا
و حسب حسبا حسبوا
شرف شرفا شرفوا و منع منعا
منعوا فاخر و چون فعل

مفعول

از برای مفعول بنا کنند وضمها
ثلاثی مجرد فاء الفعل را مضموم
وعین را مکسور کنند چون
نُصِرَ یُنصَرُ نُصِرا نُصِرُوا وباقی قیاس
که ثلاثی مزید ابواب پنجگانه
ضُرِبَ یُضرَبُ ضُرِبا ضُرِبُوا تا آخر
شُرِفَ یُشرَفُ شُرِفا شُرِفُوا تا
آخر مُنِعَ یُمنَعُ مُنِعا مُنِعُوا تا آخر
حُسِبَ یُحسَبُ حُسِبا حُسِبُوا تا
در باب افعال همزه مضموم

وعینش را کسر [illegible]

[illegible]

کنند وعین مکسور چون اُکرِمَ
تا آخر ودر باب تفعیل فا را
مضموم عین مکسور چون عُلِّمَ
تا آخر ودر باب مفاعله فا را
مضموم وعین مکسور لاکن چون
فا مضموم شود الف منقلب گردد
بواو چون ضُورِبَ ودر باب
تفعل وتفاعل تا وفا مضموم شوند
وعین مکسور چون تُعُهِّدَ لکن
در تفاعل الف منقلب شود

[illegible]

چون تعهّد در باب تفعّل همزه
وتا مضموم شوند وعين مكسور
چون اكتسب ودر باب افتعال همزه
وتا مضموم شوند وعين مكسور
چون انصرف ودر باب افعلال
همزه وتا مضموم ولام اول
مكسور چون احمرّ تا اخر ودر
باب استفعال همزه وتا مضموم
وعين الفعل مكسور چون استخرج
ودر باب افعيلال همزه وعين

مضموم

عضدٌ حبرٌ عنبٌ ابلٌ قفلٌ صردٌ
[بازو انگور اشتر قفل مرغ]
ومزيد فيه اسم ثلاثی مجرد ثلثبا
ذاست چنانچه می ايد واسم رباعی
[درهم]
مجرد پنج صيغه است جعفرٌ درٌ
زبرجٌ برثنٌ قمطرٌ ومزيد فيه
[صيغه]
ذی ... ثلاث واسم خماسی چهار
است سفرجلٌ قرتعبلٌ جحمرشٌ
[كلابه]
قرطعبٌ ومزيد فيه ذی نعابه
[صيغه]
اند گست وفعل ثلاثی مجرد شش
[فيه]
است نصر وعلم وشرف ومزيد

نصر وعلم ... ثلاثی مزيد

زيرا كه جمع تفعيلست
الفاظ زياده ...
تجنيس خفيف ... خفيف ابن
... ابن ...
ازان بعض ... كه ...
ذی عت ودعا بلفظ عرب
راد مبتجاب ميلشو زياده
تعريف ذا لغت بمعنی عشيره
وعشيرت بود قسم امت
عشيرت حالی وعشيرت ذاتی
وعشيرت صفاتی

فعل ثلاثی مجرد و ملحق باو است چنانچه
بباید و فعل رباعی مجرد و ملحق باو
چون دحرج که بودن فعلل است و مزید
فیه وی اندکیست چنانچه مذکور شد

فصل هر اسمی و فعلی که حروف اصلی
وی حرف علت و همزه و تضعیف نبا
شد آنرا صحیح و سالم خوانند چون
رجل و نصر و هرچه در وی همزه باشد
مهموز خوانند چون امر و امر و هرچه
در وی تضعیف باشد یعنی در وی

حروف اصلی او یک جنس باشد آنرا
مضاعف خوانند چون مد و مد و هرچه
در وی حرف علت باشد که آن واو و یا
و الفی که منقلب است از واو و یا آنرا
معتل خوانند پس اگر حرف علت
بجای فا باشد آنرا معتل الفا و مثال
خوانند چون ~~مد و مد~~ وعد و عد و
و اگر بجای عین باشد آنرا معتل
العین و اجوف خوانند چون قول
و قال و اگر بجای لام بود آنرا معتل

اللام و ناقص

اللام خوانند چون وعی و وری و احو
معتل بدو حرف علت باشد انرا لفیف
خوانند چون طی و طوا لیس مجموع
اسما و افعال بر هفت نوع است
صحیح است مثال است مضاعف لفیف
ناقص مهموز اجوف و احوال هر یک
از انها انشا الله در این کتاب روشن گردد
فصل بدانکه شش گونه فعل ثلاثی
مجرد را صیغه است فعل چون
نصر یفعل چون علم فعل چون شرف

واگر یا عین و لام حرف علت باشند انرا لفیف مقرون خوانند
چون وقی و وقی و طوی لو
مقرون و ناقص

نصر یفعل

مضموم و الف منقلب شود بواو
چون احرنجموا تا اخیره و در باب فعللا
فا مضموم و لام الاول مکسور چون
افشعر مدحرج و در باب افعلا
ل همزه عین مضموم و لام اول
مکسور چون احرنجم و در باب ا
فعلال همزه عین مضموم ما
قبل حرف اخر مکسور چون اقشعر
فصل چون از فعل منقل را از بی

بعد مضمون

از برای مفعول بنا کنند حرف استقبال
را مضموم کنند اگر مضموم
نباشد عین را
مفتوح کنند اگر مفتوح
نباشد چون ینصر و یکرم
و یضارب و یکتب و ینصرف
او یتضارب و یجتمع یجتمعا
و یستخرج و در باب لام یکنا
اول مفتوح سازند کجا
یفعل عنه

عین الفعل چون یدحرج
و یقعد یحرج و یجمع یجتمع و یقتفع
فصل بدانکه امر حاضر را
در فعل مجهول بطریقه امر
غایب بنا کنند لیکن
در مضارع در آن بن شتیه
صیغه مجهول امر حاضر چه
باشد با آنکه امر حاضر
جاری میشود لیس میگوید
لتضرب لتنصر بالنصب بود این
قسم
لم ادا

يانى كه دلالت ميكند فصل
جون نون تاكيد ثقيله
در امر حاضر معلوم در آ
يد كويى اطلبن اطلبا
ن اطلبن اطلبن اطلبا
ن اطلبان ودر مجهول لتضر
بن لتضربان لتضربن
لتضربن لتضربان لتضربنا
ن ودر مجهول امر غايب
ليطلبن ليطلبان ليطلبن
لنطلبن

لتطلبن لتطلبان ليطلبنان
وبر اين قياس كه دلالت شد
معلوم ومجهول لتضربن
لتضربنى لا تضربن لا ا
تضربان لا تضربن تا آخر ا
واو در جمع مذكر مفتوح ز
بود كه ضمه كه دلالت ميكند
بر آن واو وياء در مخاطبه واحدا
مؤنث بيفتد زيرا كه ضمه
دلالت ميكند بر آن ياو در جمع

ودر جمع مؤنث الف ر
ا آورند بعد نون ضمير
تا فاصله باشد ميان نون
تاكيد ونون ضمير وهرجا
كه نون تاكيد ثقيله در آيد
نون خفيفه هم در آيد
الا تثنيه مذكر ومؤنث
ودر جمع مؤنث كوى اطلبن
ولا تطلبن فصل اسم
فاعل

فصل بدانكه الفا از باب فعل
يفعل نيامده است در لغت صحيحه
مثال واوى از باب فعل يفعل
الوعد اوعد كوى در ماضى معلوم
وعد وعدا وعدوا تا آخر همچنين
بلكه صحيح دانسته شد اين از آنچه
او را مثال خوانند كه مانند
صحيح است در احتمال حركت
وسكنات ثلاثه ومستقبله

عِدَنْ عِدَانْ عِدُنْ عِدِنْ نون تاکید خفیفه

بتاریخ شهر رجب المرجب
۱۲۷۹ سنه

معلوم یَعِدُ یَعِدَانِ یَعِدُونَ

تا آخر اصل یَعِدُ یَوْعِدُ بود واو

واقع شده بود میان یاء مفتوحه

و کسره لازم پس واو ثقیل بود انداختیم

یَعِدُ شد و یا و تا و همزه و نون را

بیرون انداختند برای موافقت باب

امر حاضر عِدْ عِدَا عِدُوا عِدِی

عِدَا عِدْنَ چون نون تاکید مثقله

درآید گوئی عِدَنَّ عِدَانِّ عِدُنَّ

عِدِنَّ

هذا كتاب بسم الله الرحمن الرحيم عوامل

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على خير خلقه محمد وآله اجمعين اما
بعد العوامل في النحو على ما الف الشيخ ا
الامام الفاضل عبد القاهر بن عبد ا
الرحمن الجرجاني سقى الله ثراه وجعل ا
الجنة مثواه مائة عامل لفظية و
معنوية فاللفظية منها على ضربين سماعية
وقياسية فالسماعية منها احد وتسعون
عاملا والقياسية منها سبعة عوامل
والمعنوية منها عددان وتتنوع السماعية
منها على

منها على ثلثة عشر نوعا **النوع الاول**
حروف تجر الاسم فقط وهي تسعة عشر حرفا
الباء ومن والى وفي واللام ورب وواو رب و
وعن وعلى والكاف ومذ ومنذ وحتى و
واو القسم وباء القسم وتاء القسم وحاشا وعدا و
وخلا **النوع الثاني** حروف تنصب ا
الاسم وترفع الخبر وهي ستة احرف ان
ان وان وكان ولكن وليت ولعل ا
النوع الثالث حرفان ترفعان
الاسم وتنصبان الخبر وهما ما ولا المشبهتان
بليس **النوع الرابع** حروف تنصب

الاسم فقط وهي سبعة احرف الواو ويا وايا و
هيا واي والهمزة المفتوحة النوع الخامس حروف
تنصب الفعل المضارع وهي اربعة احرف
ان ولن وكي واذن النوع السادس
احرف تجزم الفعل المضارع وهي خمسة
احرف لم ولما ولام الامر ولا النهي
وان في الشرط والجزاء النوع السابع
اسماء تجزم الفعل المضارع على معنى
ان وهي تسعة اسماء من وما واي ومتى
ومهما واين وحيثما وانى واذما النو
ع الثامن اسماء تنصب على التمييز اسماء

المنكرات

المنكرات وهي اربعة اسماء احدها عشرة
اذا ركبت مع احد واثنين الى تسعة نحو احد
عشر درهما وثانيها كم وثالثها كاين ورابعها
كذا النوع التاسع كلمات تسمى اسماء الافعال
بعضها تنصب وبعضها ترفع وهي تسعة كلمات
الناصبة منها ستة كلمات رويد وبله ودونك و
عليك والرافعة منها ثلث كلمات هيهات و
شتان وسرعان النوع العاشر افعال النا
قصة ترفع الاسم وتنصب الخبر وهي ثلثة عشر فعلا
كان وصار واصبح وامسى واضحى وظل وبات و
ما زال وما برح وما فتئ وما انفك وما دام وليس

وما يتصرف منهن النوع الحادي عشر افعال المقاربة ترفع
اسما واحدا وهي اربعة افعال عسى وكاد وكرب واوشك ا
النوع الثاني عشر افعال المدح والذم ترفع الاسم الجنس
المعرف باللام وبعده اسم اخر مرفوع وهو المخصوص بالمدح
والذم وهي اربعة افعال نعم وبئس وساء وحبذا
النوع الثالث عشر افعال الشك واليقين تدخل على ا
سمين ثابتين عبارة عن الاول تنصبهما جميعا وهي
سبعة افعال حسبت وظننت وخلت ورايت
ووجدت وعلمت وزعمت القياسية منها سبعة
عوامل الفعل على الاطلاق واسم الفاعل واسم المفعول
والصفة المشبهة والمصدر وكل اسم اضيف الى
وكل اسم اسم اخر

الى اسم اخر وكل اسم تام بالتنوين فاستغنى
عن الاضافة والمعنوية منها عددان العا
مل في المبتدا والخبر والعامل في الفعل المضارع
فهذه مائة عامل لا يستغني الصغير والكبير
والوضيع والشريف عن معرفتها واستعما
لها واعمالها على النحو المذكور الجرجاني
هذا كتاب بسم الله الرحمن الرحيم شرح
الحمد لله رب العالمين والصلوة وا
لسلام على خير خلقه محمد واله اجمعين
اما بعد العوامل في النحو على ما الف الشيخ
الامام الفاضل عبد الرحمن القاهر بن عبد

الجرجاني سقى الله ثراه وجعل الجنة
مثواه مائة عامل لفظية ومعنوية
فاللفظية منها على ضربين سماعية
وقياسية فالسماعية منها احد وتسعون
عاملا والمعنوية منها عددان وتتنوع
السماعية منها على ثلثة عشر نوعا النوع
الاول حروف تجر الاسم فقط وهي تسعة عشر حرفا
الباء للالصاق حقيقة نحو به داء ومجازا نحو مررت
بزيد وللاستعانة نحو كتبت بالقلم وللمصاحبة
نحو اشتريت الفرس بسرجه وللمقابلة نحو
هذا بهذا وللظرفية نحو جلست بالمسجد
وللتعدية نحو ذهبت بزيد اي اذهبته وللقسم نحو

والتعدية جعل فعل اللازم متعديا بتضمنه معنى التصيير بان جعل الفاعل مفعولا به
فان ذهب زيد معناه صدور الذهاب عنه ومعنى ذهبت بزيد صيرته ذاهبا

بالله وللتبعيض نحو قوله تعالى فامسحوا برؤسكم
اي بعض رؤسكم وبمعنى التبيين نحو ذهبت بسوء ا
لادب وبمعنى من نحو عينا يشرب بها عباد الله وبمعنى
عن نحو قوله تعالى سأل سائل بعذاب واقع وقد تكون
زائدة بعد النفي نحو ما زيد بقائم وبعد الاستفهام
نحو هل زيد بقائم من لابتداء الغاية في المكان
نحو سرت من البصرة الى الكوفة ويعرف بصحة الى في
مقابلها او في الزمان نحو صمت من اول الشهر الى آخره
وللتبيين نحو قوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان
وللتبعيض نحو اخذت من الدراهم ويعرف بصحة
وضع بعض في مكانه وللظرفية نحو قوله تعالى
ومن بيننا وبينكم حجاب وللسببية نحو

اعجبك من كثرة اذيك والبدل نحو قوله تعالى
ارضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة وقد يكون زايد
بعد النفي والاستفهام نحو ما جاءني من احد نحو
هل جاءني من احد والى لانتهاء الغاية في المكان
وبعض الزمان نحو سرت من البصرة الى الكوفة وبمعنى مع نحو قوله تعالى لقد
ظلمك بسوال نعجتك الى نعاجه
ولاصلبنكم في جذوع النخل نحو قوله فاغسلوا وجوهكم
وايديكم الى المرافق مع المرافق وفي للظرفية نحو
جلست في الدار وقد تكون بمعنى على نحو قوله
ولاصلبنكم في جذوع النخل وقيل في هذه
تفيد الظرفية لان جذوع النخل كونها

وقد يكون ... تعالى

للاتساع نحو هذا في ملكي وانا في حاجتك وفلان ينظر في
العلم وهو الله في السموات والارض وقد يكون اسما
نحو سمعت من في زيد اي من فم زيد واللام للتمليك
نحو المال لزيد للتخصيص نحو الجل للفرس وللتعليل نحو
جئتك للسمن وقد تكون بمعنى عن اذا استعمل مع القول نحو قوله
تعالى قال الذين كفروا للذين امنوا اي عن الذين
امنوا وقد تكون بمعنى واو القسم في موضع التعجب نحو قوله الشاعر
لله لا يبقى على الايام ذو حيد بمشمخر به
الظيان والاس وقد تكون زائدة نحو قوله تعالى
ردف لكم اي ردفكم ورب للتقليل ولها صدر
الكلام فهي تدخل على نكرة موصوفة نحو رب

ای بیاید ...
يعلم ذلك ... عليها
... المظروف ...
ظرف ... کم ... استفهامیه ... جر ... کم ... منصوب ... مجرور ...

رب رجل كريم لقيته وقد تدخل على مضمر مميز
بنكرة منصوبة نحو ربه رجلا كريما لقيته وقد
تلحقها ما الكافة فتلغى عن العمل فتدخل
حينئذ على الفعل نحو ربما قام زيد ولا تفتقر
متعلقها عليها والذي تتعلق بها لا يكون الا
ماضيا وواو رب وتدخل على نكرة موصوفة
[لان رب للتقليل ولا يتحقق ذلك الا في الماضي]
نحو قول الشاعر وقاتم الاعماق خاوي المخترق
الاعلام لماع الخفق وبلدة ليس لها انيس الا
اليعافير والا العيس وعن للمجاوزة نحو رميت
السهم عن القوس واطعمهم عن الجوع وكسوتهم
من العري لانه يجعله متجاوزا عنها وقد تكون اسما
نحو جلست عن يمينه اي من جانب يمينه على

للاستعلاء

للاستعلاء نحو جلست على الحائط وزيد على
السطح وقد تكون اسما نحو كنت
من عليه اي من فوقه والكاف للتشبيه نحو
زيد كالاسد وقد تكون زائدة نحو ليس كمثله
شيء وقد تكون اسما نحو قول الشاعر ثلاث كنعاج
جم يضحكن عن كالبرد المنهم مذ ومنذ
لابتداء الغاية في الزمان كما ان من لابتداء
الغاية في المكان نحو ما رايته مذ يوم
الجمعة فاذا رفع ما بعدهما كانا اسمين
نحو ما رايته مذ يوم الجمعة ومنذ يوم
الجمعة حتى لانتهاء الغاية في الزمان
نحو سرت حتى الصباح وتكون بمعنى مع

نحو اكلت السمكة حتى راسها اي مع راسها
وقد يكون بمعنى الى نحو ذهبت حتى بلغت ا
الكوفة اي الى بلغت الكوفة والاستيناف
نحو قول الشاعر سرت بهم حتى تكل جيادهم
وحتى الجياد ما يقدن بارسانهم واو القسم
نحو والله رب الكعبة ولا يستعمل مع فعل ا
القسم والسؤال وعن الضمير فلا تقول اقسم والله
كما تقول اقسم بالله فلا تقول والله
اخبرني كما تقول بالله اخبرني ولا تقول
وك كما تقول بك وباء القسم اعم
من الواو والقسم وتاء القسم لانها يكون مع
الفعل القسم والسؤال ومع الضمير وغيره
تقول

تقول اقسم بالله و بالله اخبرني وبك
ولا يكون ذلك في الواو والتاء لانها
اصل وهما اي الواو والتاء فرعان عنها
تاء القسم مثل واو القسم فيما ذكرناه
فالتاء مختصة بالظاهر في الاسم الله
تعالى خاصة نحو تالله فلا تقول ترب
الكعبة حاشا للاستثناء واستعمال حاشا ا
حرف الجر هو الفصيح ~~كما~~ تقول في جاء
القوم حاشا زيد فيكون المعنى ان
زيد مستثنى من القوم غير داخل في
المجيء عدا وخلا وهما يجران الاسم
في بعض اللغات فتكونا جر في جرهما

بمعنى الاستثناء كحاشا ولكن الأكثر على أنهما
فعلان وحينئذ تنصب الاسم بعدهما على
أنه مفعول لهما والفاعل مضمر فيهما نحو
جاءني القوم خلا زيدًا وعدا زيدًا أي خلا ~~بعضهم~~
بعضهم زيدًا أي جاوز بعضهم زيدًا ثم
المعنى في المجاوزة أنه لم يكن بعض الجا
ئين زيدًا فإذا دخلت ما عليهما لا يكونا
إلا فعلين لأن ما المصدرية لا تدخل
إلا على الفعل نحو جاءني القوم ما خلا زيدًا
وجاءني القوم ما عدا زيدًا النوع الثاني
حروف تنصب الاسم وترفع الخبر وهي
ستة أحرف إنّ وأنّ للتحقيق وتأ
كيد

وتأكيد مضمون الجملة وإنّ المكسورة لا
تغير معنى الجملة أنّ المفتوحة مع جملتها
في الحكم المفرد فتكون أنّ بالفتح في
موضع المفرد وهو المبتدأ والفاعل والمفعول
والمضاف إليه والخبر والمجرور ولأنها
أصلها الإفراد نحو لولا أنك منطلق
انطلقت ونحو عجبني أنك قائم
أنك منطلق وعجبني واشتهر أ
نك فاضل وأول قولي إني أحمد الله
فمنه أنك منطلق ويكون إنّ بالكسر في موضع ويكون
الجملة وهي ابتداء الكلام وبعد القول
والموصول والقسم نحو إن زيدًا منطلق

وقال انه يقول انها بقرة صفراء وجاء
في الذي اتى اباه فاضلا والله اني زيدًا
منطلق واذا كان في موضع المفرد والجملة
وصلح لهما يجوز بالكسر والفتح نحو من يكرمني
فاني اكرمه فان قدرته فاني اكرمه
فبالكسر وان قدرت بجزاء الكرامة فبالفتح
الفتح كأنّ للتشبيه نحو كأنّ زيدا الاسد واذا
خففت فتلغى عن العمل نحو قول الشاعر
ونحر مشرق اللون ~~ثدياه~~ حقان الا
...اك نحو ما جاءني زيد لكن عمرا حاضرا
عندنا وقد تخفف فتلغى عن العمل
نحو قول الشاعر ... ان ظبيا جن ولا
صبا بانا

كأن ثدياه

فينا وانا ودولت اخر بيننا ليت للتمني
ليت زيدا قائم عندنا ولعل للترجي
لعل زيدا قائم والفرق بين التمني والترجي
ان التمني يدخل على ما يجوز وعلى ما لا
يجوز كقول الشاعر فيا ليت الشباب لنا
يعود فاخبره بما فعل المشيب والترجي خاص
بما يجوز فيدخل على هذه الحروف كلها ما
الكافة فتلغى عن العمل نحو انما زيد قائم
ثم ويدخل حينئذ على الفعل نحو قوله تعالى
لي وكانما يساقون الى الموت وليتما و
لعلما زيد يجيء النوع الثالث حرفان تنصبان
الاسم وترفعان الخبر وهما ما ولا

المشبهان بليس والفرق بينهما ان ما تدخل
على المعرفة والنكرة ولا لا تدخل الا على النكرة فقط
تقول ما زيد قائما ولا رجل افضل منك
فان انتقض النفي بالا وتقدم الخبر
يجب الرفع نحو ما زيد الا قائم ولا
قائم زيد النوع الرابع حروف تنصب الاسم
فقط وهي سبعة احرف الواو بمعنى مع
نحو استوى الماء والخشبة وجاء البرد والطيالسة وما شانك وزيدا والا للاستثناء
وتنصب الاسم اذا كان الاستثناء من كلام تام
موجب نحو جاءني القوم الا زيدا
او منقطعا نحو ما جاءني القوم الا حمارا

او كان المستثنى مقدما على المستثنى منه نحو ما جاءني الا زيدا القوم

ويا للنـ

ويا للنداء القريب والبعيد وتنصب
الاسم لا اذا كان المنادى مضافا نحو يا
عبد الله او مشابها للمضاف نحو يا طالعا
جبلا او نكرة نحو قول الاعمى يا رجلا خذ بيدي (نكرة غير معينة)
بيدي وايا للنداء البعيد نحو ايا صاح
ايا زيد ايا خير من يلمو وهيا للنداء
البعيد نحو هيا عبد الله واي للنداء القريب
اي عبد الله والهمزة للنداء القريب نحو
اعبد الله النوع الخامس حروف تنصب الفعل
المضارع وهي اربعة احرف ان تنصب وجوبا
ان كان ما قبلها غير فعل علم او ظن نحو قوله
تعالى يريدون ان يخرجوا من النار وان كا

بما قبلها فعل ظن ... تنصب جزاء الحض قوله
وهي على اربعة اقسام
تعالى واحسبوا ان لا تكون فتنة الناصبة نحو المنا الا
وان المخففة عن المثقلة نحو قوله تعا
لى وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا
على المفسرة والزائدة نحو قوله تعالى فلما
ان جاء البشير ولن لنفي الابد في الاستقبال
نحو قوله تعالى لن تراني يا موسى وتنصب
مطلقا وكي تفيد النوع من العلل وتنصب اذا
كان ما قبلها لما بعدها مثل قولهم ادخل
الى ... الجنة اذن بشرطين احدهما
ان لا يكون ما بعدها معتمدا على ما قبلها
والثاني ان يكون ما بعدها فعلا مستقبلا
بمعنى ... ما بعده فعل مستقبل

بمعنى الجواب والجزاء نحو ان يقال لك انا اتيك غدا
فتقول اذا احسن اليك ولو كان ما قبلها واوا وفاء
يجوز فيه الوجهان نحو قوله تعالى واذن لا يلبثون خلافك
الا قليلا وقد قرئ واذن لا يلبثوا ونحو قوله تعالى فاذن
لا يؤتون الناس نقيرا وقد قرئ فاذن لا يؤتوهم الناس
نقيرا على اعمال اذن

حروف تجزم الفعل المضارع

وهي خمسة احرف ان وهي على اربعة اقسام الشرطية
وهي التي تجزم الشرط والجزاء نحو ان تكرمني اكرمك
والنافية نحو قوله تعالى ان هم الا يظنون والزائدة
نحو قول الشاعر وما ان طبنا جبن ولكن منايانا ودولة
اخرينا والمخففة نحو قوله تعالى وان كل لما جميع لدينا
محضرون ولم تجزم الفعل المضارع وتقلبه ماضيا ونفاه
يعني ... ماضي را

نحو لم يضرب ولما يضرب والفرق بينهما ان لما تفيد مستمرا
الى حين الكلام تقول ايتمت ولما يركب الامير فيلزم ان
يكون نفي ركوبه مستمرا الى حين الكلام بخلاف لم ومع لما
يجوز حذف الفعل بخلاف لم تقول ايتمت ولما ولا تقول
ايتمت ولم ولاء النهي نحو لا يضرب ويجزم في المخاطب
والغايب والمتكلم تقول لا يفعل ولا تفعل ولا افعل
ولا نفعل وهي بخلاف لم في لما قلب معنى المستقبل ماضيا لان
النهي لا يتصور الا في المستقبل ولام امر الغايب وهي
تجزم كما جزمت لا في النهي الا انها مختصة بامر الغايب
والمتكلم تقول ليفعل ولنا كذا
تجزم الفعل المضارع على معنى ان وهي تسعة اسماء احدها
من وهي للعقلاء خاصة نحو من يكرمني اكرمه ويكون على
اربعة اوجه الشرطية نحو من تضرب اضرب وهذه جا
والاستفهامية

والاستفهامية نحو من انت والموصولة نحو قوله تعالى فذكر
بالقرآن من يخاف وعيد والموصوفة نحو قول الشاعر رب من
انضجت غيظا صدره قد تمنى لي موتا لم يطع واي تكون
تكون شرطية نحو ايهم ياتني اكرمه وتجزم في الشرط وا
لجزاء والموصولة نحو قوله تعالى ثم لننزعن من كل شيعة ايهم اشد
على الرحمن عتيا والاستفهامية نحو قوله تعالى ايكم ياتيني
بعرشها والموصوفة نحو يا ايها الرجل وما على اربعة
اوجه الشرطية وهي تجزم لكن نحو ما تصنع اصنع والا
ستفهامية نحو ما تلك بيمينك يا موسى والموصوفة
نحو قول الشاعر ربما تكره النفوس من الامر له فرجة كحل العقال
والزائدة نحو اذا ما وكلما ومتى تكون شرطية نحو متى تذهب
اذهب والاستفهامية نحو متى كان كذا ومهما تكون
شرطية نحو مهما تضرب اضرب والاستفهامية نحو
مهما كنت واين تكون شرطية نحو اين تجلس اجلس

[above line: بينهما]

الاستفهامية نحو اين كنت والفرق بينهما متى ان متى سؤال
عن الزمان واين سؤال عن المكان وحيثما واذما وانى على قياس
ما قبلها من اخواتها اسماء تنصب على التمييز
اسماء النكرات وهي اربعة اسماء احدها عشر اذا ركبت
مع احد واثنين الى تسعة وتسعين رجلا نحو احد
عشر رجلا عندنا واثنى عشر درهما وثانيها كم نحو كم
رجلا عندك ويكون بمعنى الاستفهامية كما ذكرنا والخبرية
نحو كم رجلا لقيته وكم رجال لقيتهم وثالثها كاين
نحو كاين رجلا عندك ورابعها كذا نحو كذا رجلا
عندك وكذا درهما عندك كلمات تسمى
اسماء الافعال بعضها تنصب وبعضها ترفع وهي
تسعة كلمات الناصبة منها ستة كلمات وهي رويد
بمعنى امهل نحو رويد زيدا اى امهل وبله بمعنى دع نحو بله
عمرا اي دعه ودونك بمعنى خذ نحو دونك زيدا اى خذه

دها

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

الا على خير خلقه محمد واله اجمعين

هذا كتاب هداية بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب هداية

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة
والسلام على خير خلقه محمد وآله أجمعين أما بعد
فهذا مختصر مضبوط في علم النحو جمعت فيه مهمات النحو
على ترتيب الكافية مبوبا ومفصلا بعبارة واضحة مع
إيراد الأمثلة في جميع مسائلها من غير تعرض للأدلة
والعلل لئلا يتشوش ذهن المبتدي عن فهم المسائل وسميته
بالهداية ورجاء أن يهدي الله تعالى به الطالبين
ورتبته على مقدمة وهي ثلثة أقسام وخاتمة بتوفيق
الملك العلام أما المقدمة ففي المبادي التي يجب
تقديمها لتوقف المسائل عليها وفيها فصول
ثلثة الفصل الأول النحو علم بأصول يعرف بها
أحوال أواخر الكلم الثلث من حيث الإعراب
والبناء وكيفية تركيب بعضها مع بعض والغرض منه
صيانة الذهن عن الخطاء اللفظي في كلام العرب

الفصل الثاني الكلمة لفظ وضع لمعنى مفرد وهي
منحصرة في ثلثة أقسام اسم وفعل وحرف لأنها إما أن تدل
على معنى في نفسها وغير مقترن بأحد الأزمنة الثلثة
وهي الحرف أو تدل على معنى في نفسها ومقترنة بأحد
الأزمنة الثلثة وهو الفعل أو تدل ولم تقترن معنا
بأحد الأزمنة الثلثة وهو الاسم فحد الاسم أنه
كلمة تدل على معنى في نفسها وغير مقترن بأحد الأزمنة
الثلثة أعني الماضي والحال والاستقبال كرجل وعلم
وعلامته صحة الإخبار عنه وبه نحو زيد قائم والإضافة
نحو غلام زيد ودخول لام التعريف نحو الرجل والجر و
التثنية والجمع والنعت والتصغير والنداء فإن كل هذه
من خواص الاسم ومعنى الإخبار عنه أن يكون محكوما
عليه فاعلا ومفعولا أو مبتدأ ويسمى الاسم اسما لا
للسمو على قسيميه لا لكونه وسما على المعنى فحد الفعل
أنه كلمة تدل على معنى في نفسها مقترنة بأحد الأزمنة
الثلثة نحو ضرب يضرب اضرب وعلامته أن يصح
الإخبار به لا عنه ودخول قد وسين وسوف والجزم

اگر ان کتاب که شیرازی به دست کسی

نحو قد ضرب وقد يضرب وسيضرب وسوف
يضرب ولم يضرب بمعنى التصريف الى الماضي والمضارع
وكونه امرا او نهيا واتصال الضماير البارزة المرفوعة
نحو ضربت وتاء التانيث الساكنة نحو ضربت ونون
التاكيد ثقيلة نحو اضربن واضربن فان كل هذه
خواص الفعل ومعنى الاخبار به ان يكون محكوما
به كالخبر وسمي الفعل فعلا باسم اصله وهو
المصدر لان المصدر هو الفعل الفاعل حقيقة
فصل انه كلمة لا تدل على معنى في نفسها
بل في غيرها نحو من فان معناها الابتداء وهي
لا تدل عليه الا بعد الذكر ما منه الابتداء
كالبصرة والكوفة كما تقول سرت من البصرة
الى الكوفة وعلامته ان لا يصح الاخبار عنه
ولا به وان لا يقبل علامات الاسماء ولا علا

مات الافعال

٥

مات الافعال والحرف في الكلام العرب فوايد كثيرة كربط
بين الاسمين نحو زيد في الدار او فعلين نحو ان زيد
ان تضرب اضرب او فعل واسم نحو ضربت بالخشبة او جملتين نحو
ان جاءني زيد فاكرمه وغير ذلك من الفوايد التي فيشاء
تعريفها في القسم الثالث ان شاء الله تعالى وسمي الحرف حرفا
لوقوعه في الكلام العرب حرفا اي طرفا لانه ليس مقصودا بالذات
مثل المسند والمسند اليه فصل الكلام لفظ وضع
لكلمتين بالاسناد والاسناد نسبة احد الكلمتين الى
الاخرى بحيث تفيد المخاطب فائدة تامة يصح السكوت
عليها نحو زيد قائم وقام زيد فعلم ان الكلام لا يحصل
الا من الاسمين نحو زيد قائم ويسمى جملة اسمية او من
فعل واسم نحو قام زيد ويسمى جملة فعلية اذ لا
يوجد المسند والمسند اليه معا في غيرهما ولا بد للكلام
منهما فان قيل ينتقض بالنداء نحو يا زيد قلنا حرف

قائم فقام او يطلب بالطلب ست وهو الفعل فلا ينتقض فاذا
عرفتها من المقدمة فنشرع في الاقسام الثلاثة بتوفيق الموفق
والمعين القسم الاول في الاسم وقد مر تعريفه وهو ينقسم
الى معرب ومبني فنذكر احكامهما في البابين الباب الاول
في الاسم المعرب وفيه مقدمة وثلاثة وخاتمة اما المقدمة
ففيها فصول ثلاثة فصل تعريف الاسم المعرب وهو
كل اسم ركبت مع غيره ولا يشبه مبني الاصل اعني
الماضي والحرف والامر الحاضر نحو زيد في قام زيد لا
زيد وحده لعدم التركيب ولا هؤلاء في قام هؤلاء
لوجود الشبه ويسمى متمكنا وحكم المعرب ان
يختلف اخره باختلاف العوامل اختلافا لفظا
نحو جاءني زيد ورايت زيدا ومررت بزيد او
تقديرا نحو جاءني موسى ورايت موسى ومررت
بموسى والاعراب ما به يختلف اخر المعرب كا

كالضمة والفتحة والكسرة والواو والالف والياء
فاعراب المعرب ثلثة انواع رفع ونصب وجر والعامل
ما به يحصل رفع او نصب او جر ومحل الاعراب من الاسم
هو الحرف الاخير مثال الكل نحو قام زيد فقام عامل
او زيد معرب والضمة اعراب والدال محل
اعراب واعلم انه لا معرب في الكلام العرب الا
الاسم المتمكن والفعل المضارع سيجيء حكمه في القسم
الثاني انشاء الله تعالى فصل في اصناف اعراب الاسم
وهي تسعة اصناف الاول ان يكون الرفع بالضمة
والنصب والجر بالفتحة والكسرة ويختص بالمفرد
المنصرف الصحيح وهو عند النحاة ما لا يكون في اخره
حرف علة كزيد وبالجاري مجرى الصحيح وهو ان
يكون اخره واو وياء ما قبلها ساكن كدلو وظبي ويختص

وبالجمع المكسر المنصرف الصحيح كرجال تقول جاءني
زيد ودلو وظبي ورجال ورأيت زيدا ودلوا
وظبيا ورجالا ومررت بزيد وظبي ودلو ورجال
ان يكون الرفع بالضمة والنصب والجر بالكسرة
ويختص بالجمع المؤنث السالم تقول جاءني مسلمات
ورأيت مسلمات ومررت بمسلمات   ان يكون
الرفع بالضمة والنصب والجر بالفتحة ويختص بغير
المنصرف تقول جاءني عمر ورأيت عمر ومررت
بعمر   ان يكون الرفع بالواو والنصب بالالف
والجر بالياء ويختص باسماء الستة مفردة مكبرة
مضافة الى غير ياء المتكلم وهي اخوك وابوك وحموك
وهنوك وفوك وذو مال تقول جاءني اخوك ورأيت
اخاك ومررت باخيك وكذلك البواقي

ان يكون

ان يكون الرفع بالالف والنصب والجر بالياء ويختص
بالمثنى وكلا مضافا الى مضمر واثنان تقول جاءني الرجلان
وكلاهما واثنان ورأيت رجلين واثنين وكليهما ومررت
برجلين وكليهما واثنين   السادس   ان يكون الرفع بالواو
المضموم ما قبلها والنصب والجر بالياء المكسورة ما قبلها
ويختص بالجمع المذكر السالم واولوا وعشرون مع اخواتها
تقول جاءني مسلمون وعشرون رجلا واولو مال ومررت
بمسلمين وعشرين رجلا واولي مال واعلم ان نون المثنى
مكسورة ابدا ونون الجمع مفتوحة ابدا وهما تسقطان
عند الاضافة نحو جاءني غلاما زيد ومسلموا   ان يكون
الرفع بتقدير الضمة والنصب بتقدير الفتحة والجر بتقدير
الكسرة ويختص بالمقصور وهو في اخره الف مفردة
كعصا والمضاف الى ياء المتكلم غير مجموع ولا تثنية

وبالجمع المذكر السالم كغلامي تقول هذه العصى
وغلامي ورأيت العصى وغلامي ومررت
بالعصى وغلامي ... أن يكون الرفع
بتقدير الضمة والجر بتقدير الكسرة والنصب
بالفتحة لفظا ويختص بالمنقوص وهو ما في
آخره ياء وما قبلها مكسور كالقاضي نحو جاءني
القاضي ورأيت القاضي ومررت بالقاضي
... أن يكون الرفع بتقدير الواو والنصب
والجر بالياء لفظا ويختص بالجمع المذكر السالم
مضافا إلى ياء المتكلم تقول جاءني مسلمي
تقديره مسلموي اجتمعت الواو والياء في
كلمة واحدة والأولى منهما ساكنة فقلبت
الواو ياء وادغمت الياء في الياء وابدلت

الضمة

الضمة بالكسرة المناسبة الياء فصار مسلمي ورأيت
مسلمي ومررت بمسلمي ... الاسم المعرب على
نوعين منصرف وهو ما ليس فيه سببان
من الأسباب التسعة أو واحدة منها تقوم مقامهما
ويسمى المتمكن وحكمه أن يدخله
الحركات الثلاث مع التنوين تقول جاءني
زيد ورأيت زيدا ومررت بزيد وغير منصرف
وهو ما فيه سببان أو واحدة منها تقوم مقامهما
والأسباب التسعة هي العدل والوصف
والتأنيث والمعرفة والجمع والعجمة والتركيب
ووزن الفعل والألف والنون الزائدتان
وحكمه أن لا يدخله الكسرة والتنوين ويكون في موضع

فهو تغيير اللفظ من صيغته

اصلية الى الاخرى وهو على نوعين تحقيقا

او تقديرا فلا يجتمع مع وزن الفعل اصلا او يجتمع

مع العلمية كعمر وزفر ويجتمع مع الوصف كثلث

ومثلث واخر وجمع فلا يجتمع مع العلمية

اصلا وشرطه ان يكون وصفا في اصل الوضع فاسود

وارقم غير منصرفين وان صارا اسمين للحية لاصلهما

في الوصفية واربع في قولك مررت بنسوة اربع منصرف

مع انه وزن الفعل لعدم الاصالة في الوصفية اي فيه صفة

[illegible] كان بالتاء فشرطه ان يكون علما كطلحة

وكذلك المعنوي ثم ان كان ثلاثيا ساكن الاوسط

غير اعجمي يجوز صرفه مع وجود السببين

كهند

كهند لاجل الخفة والا يجب منعه كزينب وسقر

وماه وجور والتانيث بالالف المقصورة كحبلى

والممدودة كحمراء يمتنع البتة لان الالف قائم

مقام السببين التانيث ولزومه اما المعرفة

فلا تعتبر في منع الصرف منها الا العلمية ويجمع

غير الوصف اما العجمة فشرطه ان تكون علما في

العجمية وزائدا على ثلاثة احرف كابراهيم واسماعيل

او ثلاثيا متحركا الاوسط كشتر ولجام منصرف لعدم

العلمية ونوح منصرف لسكون الاوسط واما الجمع

فشرطه ان يكون على صيغة منتهى الجموع غير قابل

للتاء وهو ان يكون بعد الالف الجمع حرفان متحركان

كمساجد او حرف مشدد نحو دواب او ثلثة

اوسطها ساكن .... بايع نصيا فلة وفرا وقد لا
منصرفان لقبولهما التا وهو ايقه قائم غلام لستين
الجمعية وامتناع ان يجمع مرة اخرى جمع التكسير اما التركيب
فشرطه ان يكون علما بلا اضافة ولا اسناد كبعلبك
فعبد الله منصرف لاضافة وشاب قرناها مبني لاسناد
اما الالف والنون الزائدتان فان شرطهما ان كانتا في
الاسم ان يكون علما كعمران وعثمان سعدان اسم
نبت منصرف لعدم العلمية وان كانتا في الصفة
فشرطه ان لا يكون مؤنثه على فعلانة كسكران
وعطشان فندمان منصرف لوجود ندمانة اما وزن
الفعل فشرطه ان يختص بالفعل فلا يوجد في الاسم
الا منقولا عن الفعل نحو ضرب وشمر وان لم يختص

به الفعل فيجب ان يكون في اوله حرف من حروف المضارعة
ولا يدخله التاء كقولهم ناقة يعملة واعلم ان كل ما شرط
فيه العلمية هو المؤنث بالتاء والمعنوي والعجمة
والتركيب والاسم الذي فيه الالف والنون الزائدتان
ولم يشترط فيه ذالك ولكن اجتمع مع سبب واحد فقط
وهو العدل ووزن الفعل اذا نكرته انصرف اما في ا
لقسم الاول فلبقاء الاسم بلا سبب اما في الثاني القسم الثاني
فلبقائه على سبب واحد تقول جائني طلحة وطلحة اخرى
جائني عمر وعمر اخر وقام احمد واحمد اخر كل ما لا ينصرف اذا
اضيف او دخل الالف في اللام دخله الكسرة في حالة الجر كمررت
باحمدكم وبالاحمد تمت المقدمة المقصد الاول في المرفوعات
وهي ثمانية اقسام الفاعل المفعول ما لم يسم فاعله والمبتدا
والخبر خبر ان واخواتها واسم كان واخواتها واسم ما ولا

المشبهات بليس وخبر لا التي لنفي الجنس **فصل الفاعل** كل
اسم قبله فعل او شبهه اسند اليه على معنى انه قائم به لا واقع
عليه نحو قام زيد او زيد ضارب ابوه عمرا وما ضرب زيد
عمرا وكل فعل لا بد من فاعل مظهرا كذهب زيد او مضمر كزيد ذهب
وان كان الفعل متعديا كان له مفعول به ايضا منصوبا
نحو ضرب زيد عمرا وان كان الفاعل مظهرا وحد الفعل ابدا
نحو ضرب زيد وضرب الزيدان وضرب الزيدون فان
كان الفاعل مضمرا وحد الفعل للفاعل الواحد نحو زيد ضرب
وثني للمثنى نحو الزيدان ضربا وجمع للجمع نحو الزيدون
ضربوا وان كان الفاعل مؤنثا حقيقيا وهو ما يوجد
بازائه مذكر من الحيوان انث الفعل ابدا ان لم تفصل
بين الفعل والفاعل نحو قامت هند وان فصلت فلك
الخيار في التذكير والتانيث نحو ضرب اليوم هند وان شئت
قلت ضربت

قلت ضربت اليوم هند وكذلك في المؤنث غير الحقيقي
نحو طلعت الشمس وان شئت قلت طلع الشمس هذا
لو كان الفعل متقدما على الفاعل على المفعول وان كان متاخرا
انث الفعل نحو الشمس كورت واذا الشمس طلعت وجمع التكسير
كالمؤنث غير الحقيقي تقول قام الرجال وقامت الرجال و
يجب تقديم الفاعل على المفعول اذا كانا مقصورين وان خفت
اللبس نحو ضرب موسى عيسى ويجوز تقديم المفعول على الفاعل
اذا كانت قرينة مع كونهما مقصورين او غير مقصورين
نحو اكل الكمثرى يحيى وضرب عمرا زيد ويجوز حذف الفاعل اله
لفعل نحو زيد في جواب من قال من ضرب وكذا حذف
الفعل والفاعل معا كنعم في جواب من قال قام زيد وقد يحذف
الفاعل ويقام المفعول مقامه اذا كان الفعل مجهولا نحو ضرب
زيد وهو **فـ القسم الثاني من المرفوعات المفعول ما لم يسم
فاعله** وهو كل اسم مفعول الذي حذف فاعله واقيم المفعول

مقامه نحو ضرب زيد وحكمه في توحيد فعله وتثنيته
وجمعه وتذكيره وتأنيثه على ما عرفت في الفاعل
المبتدأ والخبر اسمان تجردا عن العوامل اللفظية احدهما
مسند اليه ويسمى المبتدأ والثاني المسند به ويسمى الخبر نحو
زيد قائم والعامل فيهما معنوي وهو الابتداء واصل المبتدأ
ان يكون نكرة والنكرة اذا وصفت جاز ان تقع مبتدأ
نحو ولعبد مؤمن خير من مشرك وكذا اذا تخصصت بوجه
آخر نحو ارجل في الدار ام امرأة وما احد خير منك وشر اهر
ذا ناب وفي الدار رجل وسلام عليك وان كان احد الا
سمين معرفة والآخر نكرة فاجعل المبتدأ معرفة البتة كما
مر وان كانا معرفتين فجعل ايهما شئت مبتدأ والآخر
خبرا نحو الله الهنا وآدم ابونا ومحمد نبينا وقد يكون
الخبر جملة اسمية نحو زيد ابوه قائم او فعلية نحو زيد قام ابوه
او شرطية نحو زيد ان جائني فاكرمته او ظرفية نحو زيد

خلفك

خلفك وعمرو في الدار والظرف متعلق بجملة عند الاكثر
وهي استقر لان المصدر عامل في الظرف والاصل الفعل تقول
زيد في الدار تقديره زيد استقر في الدار ولابد في ضمير جملة
خبرية يعود الى المبتدأ كالهاء في ما مر ويجوز حذفه عند
وجود قرينة نحو السمن منوان بدرهم والبر الكر بستين درهما
اي منه وقد يتقدم الخبر على المبتدأ جوازا نحو في الدار زيد
ووجوبا نحو في الدار رجل ويجوز للمبتدأ الواحد اخبار
كثيرة نحو زيد عالم عاقل فاضل واعلم ان لهم نوعا آخر من
المبتدأ ليس مسند اليه وهو صفة وقعت بعد حرف النفي
نحو ما قائم زيد او بعد حرف الاستفهام نحو اقائم الزيدان
وهل قائم زيد بشرط ان ترفع الصفة اسما ظاهرا نحو ما قائم
الزيدان واقائم الزيدان بخلاف اقائم الزيدان
خبر ان واخواتها وهي ان وكان ولكن وليت

ولعل وهذه الحروف تدخل على المبتدأ والخبر
ويسمى خبر انّ نحو انّ زيدًا قائم وحكمه في كونه مفردًا
او جملة او نكرة كحكم خبر المبتدأ ولا يجوز تقديمه على
اسمها الا اذا كان ظرفًا نحو انّ في الدار زيدًا لمجال التوسع
في الظروف   اسم كان واخواتها وهي صار اصبح امسى
اضحى وظل وبات وآض وراح وغدا وعاد ومازال
ومانفك ومافتئ ومابرح ومادام وليس ويسمى هذه
الافعال الناقصة تدخل على المبتدأ والخبر وتسمى
اسم كان وتنصب الخبر ويسمى خبر كان واسم كان هو
المسند اليه بعد دخولها نحو زيد قائمًا ويجوز في الكل
تقديم اخبارها على اسمها نحو كان قائمًا زيد وعلى
نفس الافعال ايضًا في سبعة الاول نحو قائمًا كان زيد
ولا يجوز ذلك فيما في اوله ما فلا يقال قائمًا مادام

زيد

زيد وفي ليس خلاف وباقي الكوفيين في هذه الافعال
يجيء في القسم الثاني انشاء الله تعالى   اسم ما ولا المشبهتين
بليس هو المسند اليه بعد دخولهما نحو ما زيد قائمًا ولا رجل
افضل منك ويختص لا بالنكرة وما تدخل على المعرفة و
النكرة   خبر لا التي لنفي الجنس هو المسند بعد دخولها
نحو لا رجل قائم   في المنصوبات المنصوبات اسماء
اثنا عشر قسمًا المفعول المطلق وبه وفيه وله ومعه
والحال والتميز والمستثنى وخبر كان واخواتها والمنصوب
بلا التي لنفي الجنس وخبر ما ولا المشبهتين بليس
المفعول المطلق هو المصدر بمعنى فعل مذكور قبله
ويذكر للتأكيد كضربت ضربًا او لبيان العدد النوع
نحو جلست جلسةً او لبيان العدد كجلست جلسةً او
جلستين او جلساتٍ وقد يكون من غير لفظة الفعل
المذكور نحو قعدت جلوسًا وقد يحذف فعله لقيام

قرينة جوازًا كقولك للقادم خير مقدم اي قدمت قدومًا
خير مقدم ووجوبًا نحو سقيا ورعيًا وشكرًا اي سقا
ك الله سقيا ورعاك الله رعيا وشكرتك
شكرًا   المفعول به وهو اسم ما وقع عليه فعل [illegible]
الفاعل كضربت زيدًا وقد يتقدم على الفاعل كضرب عمرًا
زيد وقد يحذف فعله لقرينة جوازًا نحو زيد في جواب
من قال من اضرب ووجوبًا في اربعة مواضع
سماعي نحو امرءً ونفسه اي اترك امرءً ونفسه و
انتهوا خيرا لكم اي اقصدوا امرا التثليث خيرا لكم واهلاً
وسهلاً اي اتيت مكانا اهلا واتيت مكانا سهلا
والثاني في ما سمي في التحذير وهو معمول بتقدير الثاني
اتق تحذيرا مما بعده نحو اياك والاسد واصله اتق نفسك
عن الاسد او ذكر محذر منه مكررًا نحو الطريق الطريق
الثالث ما اضمر عامله على شريطة التفسير وهو اسم بعده فعل الثالث

اوشبهه

اوشبهه يشتغل ذالك الفعل عن ذالك الاسم
بضميره بحيث لو سلط عليه هو او مناسبه
لنصبه نحو زيدًا ضربته فان زيدًا منصوب بفعل
محذوف وهو ضربت يفسره الفعل المذكور بعده
الرابع وهو ضربت ولهذا الباب فروع كثيرة   المنادى
وهو كل اسم مدعو بحرف النداء وهي يا وايا وهيا
والهمزة المفتوحة نحو يا عبد الله اي ادعو عبد الله
وحرف النداء قائم مقام ادعو وقد يحذف حرف النداء
لفظًا نحو قوله تعالى يوسف اعرض عن هذا واعلم ان
المبتدى المنادى على اقسام فان كان مفردا معرفة
يبنى على علامة الرفع كالضمة نحو يا زيد ويا رجل
ويا رجلان ويا زيدان ويا زيدون ويخفض
بلام الاستغاثة نحو يا لزيد ويفتح بالحاق الف

هما نحو يا زيداه وينصب اذا كان مضافا نحو يا عبد الله
ومشابها للمضاف نحو يا طالعا جبلا او نكرة غير معين
نحو قول الأعمى يا رجلا خذ بيدي وان كان معرفا باللام
قيل يا ايها الرجل يا ايتها المرأة ويجوز ترخيم المنادى وهو
حذف اخره للتخفيف كما تقول في مالك يا مال وفي
يا منصور يا منص وفي يا عثمان يا عثم ويجوز
في اخر المرخم الضم والحركات الأصلية كما تقول في يا حارث
يا حار واعلم ان يا من حروف النداء وقد يستعمل في
المندوب ايضا وهو المتفجع عليه بيا او وا يقال يا
زيداه و وا زيداه فوا يختص بالمندوب ويا مشترك
بين النداء والمندوب المفعول فيه
وهو اسم ما يقع الفعل فيه من الزمان والمكان
ويسمى ظرفا وظرف الزمان على قسمين مبهم و محدود
وهو ما لا يكون له حد معين كدهر وحين
ومحدود

٥٩

وهو ما يكون له حد معين كيوم وليلة وشهر وسنة
وكلها منصوب بتقدير في تقول صمت دهرا وسافرت
شهرا اي في شهر وفي دهر وظروف المكان كذلك مبهم
وهو منصوب ايضا كذلك نحو جلست خلفك وامامك
ومحدود وهو ما لا يكون منصوبا بل لا بد من ذكر في فيه
نحو جلست في الدار وفي المسجد وفي السوق وينصب بعامل
مضمر نحو يوم الجمعة لمن قال لك متى سرت تقديره سرت
يوم الجمعة وعلى شريطة التفسير على ما ذكرت في المفعول به
نحو يوم الجمعة سرت فيه وفروعه ايضا المفعول له
هو اسم ما لأجله يقع الفعل المذكور قبله وينصب بتقدير ا
للام نحو ضربته تاديبا اي للتاديب واعلم يجوز حذف ا
للام عند حصول ثلثة شرائط احدها ان يكون مصدرا
والثاني ان يكون فعلا للفاعل الفعل المعلل به والثالث ان
يكون

مقارنا له في الوجود نحو ضربته تأديبا وقعدت عن الحرب
جبنا اي للجبن وهو عند الزجاج هو المصدر بتقدير
ادبته تأديبا وجبنت جبنا   المفعول معه وهو
اسم ما ذكر بعد الواو الكائنة بمعنى مع لمصاحبة معمول فعل
نحو جاء البرد والجلباب وجئت وزيدا اي مع الجلباب فان
كان الفعل لفظا وجاز العطف يجوز فيه الوجهان نحو جئت
انا وزيد الصحيح وزيدا فان لم يجز العطف تعين النصب
نحو جئت وزيدا فان الفعل معنى وجاز العطف تعين النصب
نحو ما لزيد وعمرو وان لم يجز العطف تعين النصب نحو ما لك وزيدا
وما شانك وعمرا لان المعنى ما تصنع   الحال لفظ يدل
على بيان هيئة الفاعل والمفعول به او كليهما نحو جاء زيد
راكبا وضربت زيدا مشدودا ولقيت عمرا راكبين وقد يكون
الفاعل معنويا نحو زيد في الدار قائما لان معناه زيد استقر في الدار
قائما وكذلك

قائما وكذلك المفعول به نحو هذا زيد قائما لان معناه انبه
او اشير اليه قائما والحال نكرة ابدا وذو الحال معرفة غالبا
كما رايت في الامثلة فان كان ذو الحال نكرة يجب تقديم
الحال عليه نحو جاءني راكبا رجل لئلا يلتبس الحال بالصفة
في حالة النصب نحو ضربت رجلا راكبا وقد يكون الحال
جملة خبرية نحو جاءني زيد غلامه راكب او يركب غلامه وفعلا
ما اذا كان عامله معنى الفعل نحو هذا زيد قائما فان معناه انبه
او اشير وقد يحذف عاملها لقرينة كما تقول للمسافر سالما
غانما اي ابقيت سالما غانما   التمييز هو نكرة تذكر بعد مقدار
من عدد او كيل او وزن او مساحة او غير ذلك مما فيه ابهام لرفع
ذلك الابهام نحو عندي عشرون درهما وقفيزان برا ومنوان
سمنا وجريبان قطنا وعلى التمرة مثلها زبدا وقد يكون عن غير
مقدار نحو هذا خاتم حديدا او سوار ذهبا وفيه

المخفض اكثر نحو خاتم حديد وقد يقع بعد جملة الابهام
عن نسبتها نحو طاب زيد علما او ابا المستثنى لفظ
يذكر بعد الا واخواتها ليعلم انه لا ينسب اليه ما نسب الى ما
قبله وهو على قسمين متصل وهو ما اخرج عن متعدد بالا
واخواتها نحو جائني القوم الا زيدا ومنقطع وهو المذكور
بعد الا غير مخرج عن متعدد لعدم دخوله في المستثنى منه
نحو جائني القوم الا حمارا واعلم ان اعراب المستثنى على
اقسام فان كان بعد الا في كلام موجب وهو كلام لا يكون
فيه نهي ولا نفي ولا استفهام ومنقطعا كان او مقدما
على المستثنى منه نحو ما جائني الا اخاك احد او كان بعد
خلا وعدا عند الاكثر او كان بعد ما خلا وما عدا و
ليس ولا يكون نحو جاء القوم خلا زيدا الى آخره كان
منصوبا وان كان في كلام غير موجب والمستثنى منه

مذكورا

مذكورا يجوز فيه الوجهان والنصب والبدل عما قبلها نحو
ما جائني احد الا زيدا والا كان مفرغا بان يكون ما بعد الا
في كلام غير موجب وسوى وسواء وبعد حاشا عند ا
لاكثر كان مجرورا نحو جائني القوم غير زيد وجائني القوم
سوا زيد وحاشا زيد واعلم ان اعراب غير كاعراب
المستثنى بالا تقول جائني القوم غير زيد وغير حمار
وما جائني احد غير زيد وغير زيد وما جائني غير زيد
وما رايت غير زيد وما مررت بغير زيد الخ واعلم ان
لفظة غير موضوعة للصفة وقد يستعمل للاستثناء
كما ان لفظ الا موضوعة للاستثناء وقد يستعمل للصفة
كما في قوله تعالى لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا اي غير الله
وكذا قولك لا اله الا الله خبر كان واخواتها هو المسند
بعد دخولها نحو كان زيد قائما وحكمه كحكم خبر المبتدأ

لا الا انه يجوز تقديمه على اسمها مع كونه معرفة بخلاف ثمة
نحو كان القائم زيد   اسم ان واخواتها هو المسند بعد
دخولها نحو ان زيدا قائما   المنصوب بلا التي لنفي
الجنس هو المسند بعد دخولها يليها نكرة مضافة نحو
لا غلام رجل في الدار او مشابها نحو لا عشرين درهما
في الكيس فان كان ما بعد لا نكرة مفردة يبنى على
الفتح نحو لا رجل في الدار فان كان معرفة او نكرة مفصولا
بينه وبين لا كان مرفوعا ويجب تكرير لا مع اسم اخر تقول
لا زيد في الدار ولا عمرو ولا فيها رجل امرأة واعلم انه يجوز
في نحو لا حول ولا قوة الا بالله خمسة اوجه فتحهما
ورفعهما وفتح الاول ونصب الثاني وفتح الاول
ورفع الثاني ورفع الاول وفتح الثاني وقد يحذف

اسم لا

اسم لا للقرينة نحو لا عليك اي لا بأس عليك   خبر ما ولا
المشبهتان بليس هو المسند بعد دخولها نحو ما زيد قائما
ولا رجل حاضرا وان وقع الخبر بعد الا نحو ما زيد الا قائم او
يتقدم الخبر نحو ما قائم زيد او زيدت ان بعدها نحو ما ان زيد
قائم بطل العمل كما رأيت هنا وهذه لغة اهل الحجاز و
اما بنو تميم فلا يعملونهما اصلا كقول الشاعر ومهفهف
كالبدر قلت له انتسب فاجاب ما قتل المحب حرام
في المجرورات الاسماء المجرورة هي المضاف
اليه فقط وهو كل اسم نسب اليه شيء بواسطة حرف الجر
لفظا نحو مررت بزيد ويعبر عن هذا التركيب في الاصطلاح
بانه جار ومجرور وتقديرا نحو غلام زيد تقديره غلام لزيد
يعبر عنه في الاصطلاح بانه مضاف والمضاف اليه
ويجب تجريد المضاف عن التنوين او ما يقوم مقامه

نحو غلام زيد وغلاما عمرو ومسلمو مصر واعلم ان الاضافة
على قسمين معنوية ولفظية اما المعنوية فهي ان
يكون المضاف غير صفة مضافة الى معمولها وهي
اما بمعنى اللام نحو غلام زيد وبمعنى من نحو خاتم
فضة او بمعنى اللام نحو صلوة الليل وفائدة هذه
الاضافة تعريف المضاف ان اضيف الى معرفة كما مر
وتخصيص ان اضيف الى نكرة نحو غلام رجل واما
اللفظية فهي ان يكون المضاف للصفة مضافة
[illegible] الى معمولها وهي في تقدير الانفصال
في اللفظ نحو ضارب زيد وحسن الوجه وفائدتها
تخفيف في اللفظ فقط واعلم ان اذا اضيف الاسم
الصحيح او الجاري مجرى الصحيح الى ياء المتكلم
كسرت آخره واسكنت الياء او فتحتها كغلامي ودلوي

وظبيي

وظبيي وان كان آخر الاسم ياء مكسورا ما قبلها ادغمت
الياء في الياء وفتحت الثانية لئلا يلتقي الساكنان تقول
في القاضي قاضيّ وان كان آخره واوا مضموما ما قبلها قلبتها
ياء وعملت كما عملت الآن تقول جاءني مسلميّ وفي الا
سماء الستة تقول اخي وابي وحمي وهني وفمي وفي [illegible]
وذو ولا يضاف الى مضمر اصلا وقول الشاعر انما يعرف ذا ال
فضل من الناس ذووه شاذ اذا قطعت عن الاضافة
قلت اخ واب وحم وهن وفم وذو لا يقطع عن الاضافة
اصلا هذه كله بتقدير حرف الجر واما ما يذكر فيه حرف الجر
لفظا فسيأتيك في القسم الثالث ان شاء الله تعالى
واعلم ان التي مرت من الاسماء المعربة كان اعرابها بالا
صالة بان دخلها العوامل من المرفوعات والمنصوبات
والمجرورات فقد يكون الاسم اعرابه بتبعية ما قبله

ويسمى التابع لانه يتبع ما قبله في الاعراب وهو كل ثان
معرب باعراب سابقه من جهة واحد والتوابع خمسة
اقسام النعت والعطف بالحرف والتوكيد والبدل
وعطف البيان   النعت تابع يدل على معنى في متبوعه
نحو جاءني رجل عالم او يدل في متعلق متبوعه نحو جاءني رجل
عالم ابوه الاول يتبع متبوعه في اربعة من عشر اشياء في الا
عراب الثلث الرفع والنصب والجر والتعريف والتنكير والا
فراد والتثنية والجمع والتذكير والتانيث نحو جاءني رجل
ورجلان عالمان ورجال علما وزيد العالم وامراة عالمة
ورايت رجلا عالما الى اخر   القسم الثاني انما يتبع
متبوعه في الخمسة الاول فقط اعني الاعراب والتذ
كير والتانيث والتعريف نحو قوله تعالى القرية الظالم
اهلها وفايدة النعت تخصيص المنعوت ان كان نكرتين

نحو جاء

نحو جاءني رجل عالم وتوضيحه ان كان معرفتين نحو جاء في
الفاضل وقد يكون للثناء والمدح نحو بسم الله الرحمن الرحيم
وقد يكون للذم نحو اعوذ بالله من الشيطان الرجيم وقد يكون
للتاكيد نحو نفخة واحدة واعلم ان النكرة توصف بالجملة
الخبرية نحو مررت برجل ابوه قائم او قام ابوه والمضمر لا يو
صف ولا يوصف به   العطف بالحرف تابع ينسب
اليه ما ينسب الى متبوعه كلاهما مقصودان بتلك النسبة
ويسمى عطف النسق ايضا وشرطه ان يكون متوسط بين
متبوعه احد حروف العطف وسياتي ذكرها نحو قام
زيد وعمرو واذا عطف على الضمير المرفوع المتصل يجب
تاكيده بالضمير المنفصل نحو ضربت انا وزيد الا اذا
فصل نحو ضربت اليوم وزيد واذا عطف على الضمير المجرور
يجب اعادة حرف الجر نحو مررت بك وبزيد

واعلم ان المعطوف في حكم المعطوف عليه اعني اذا كان
الاول صفة لامر او خبرا او صلة او حالا فالثاني كذلك
والضابط فيه انه حيث يجوز ان يقام المعطوف مقام
المعطوف عليه جاز العطف والا فلا والعطف
على معمولي عاملين مختلفين جائز ان كان المعطوف عليه
مجرورا مقدما على المرفوع او المنصوب والمعطوف كذلك
نحو في الدار زيد والحجرة عمرو وفي المسئلة مذهبان
آخران وهما انه يجوز مطلقا عند الفراء ولا يجوز مطلقا عند سيبويه
التوكيد تابع يدل على تقرير المتبوع فيما نسب اليه
او على شمول الحكم لكل افراد المتبوع نحو فسجد الملائكة كلهم
اجمعون والتوكيد على قسمين لفظي وهو تكرير اللفظ
الاول نحو جاء زيد زيد ونحو جاء زيد جاء زيد ونحو
ان ان زيدا او معنوي وهو مختص بالفاظ معدودة
وهي نفسه

وهي نفسه وعينه للواحد والمثنى والجمع باختلاف الصيغة
والضمير نحو جاء زيد نفسه والزيدان انفسهما او نفساهما
والزيدون انفسهم كذلك عينه وعينهما واعينهما واعينهم
والهندان نفسهما او نفساهما والهندات انفسهن نفوسهن
واعينهن وكلا وكلتا للمثنى خاصة نحو قام الرجلان كلاهما
وقامت المرأتان كلتاهما وكل واجمع واكتع وابتع وابصع لغير
المثنى باختلاف الضمير في كل تقول اشتريت الجارية
كلها وجائني النساء كلهن باختلاف الصيغة في البواقي
وهي اجمع وتوابعه تقول اشتريت العبد كله اجمع واكتع و
ابتع وابصع وجائني القوم كلهم اجمعون اكتعون ابتعون
واشتريت الجارية كلها جمعاء كتعاء بتعاء بصعاء وقامت النساء
كلهن جمع كتع بتع بصع واذا اردت تأكيد الضمير المرفوع
المتصل بالنفس والعين يجب تأكيده بضمير المنفصل تقول
ضربت انت نفسك ولا يؤكد بكل واجمع الا ما له اجزاء

وابعاض حسًا كالقوم او حكمًا كالعبد تقول اشتريت
العبد كله ولا تقول اكرمت العبد كله ولعلم ان اكتع واخواته
اتباع لاجمع اذ ليس لها معنى دونه فلا يجوز تقديمها على
اجمع وذكرها بدونه ضعيف البدل تابع ينسب
اليه ما نسب الى متبوعه وهو مقصود بالنسبة دونه
متبوعه واقسام البدل اربعة بدل الكل من الكل وهو ما
كان مدلوله كل مدلول المتبوع نحو جائني زيد اخوك وبدل
البعض من الكل وهو ما كان مدلوله جزء مدلول المتبوع
نحو ضرب زيد راسه وبدل الاشتمال وهو ما كان
مدلوله متعلق مدلول المتبوع كسلب زيد ثوبه و
بدل الغلط وهو ما يذكر بعد الغلط كجائني زيد جعفر
ورايت رجلا حمارا والبدل ان كان نكرة عن ا
المعرفة يجب نعته كقوله تعالى بالناصية ناصية
كاذبة

كاذبة ولا يجب ذلك عكسه ولا في المتجانسين
عطف البيان تابع غير الصفة يوضح متبوعه وهو اشهر اسمي
شيء نحو قام ابو حفص عمر وقام ابو عبد الله عمر وقد يلتبس بالصفة
بالبدل لفظا الا في مثل قول الشاعر انا ابن التارك
البكري بشر عليه الطير ترقبه وقوعا
في الاسم المبني وهو ما وقع غير مركب مع غيره نحو واحد و
واثنان وثلاث ونحو ب ت ث كلفظ ويل وحده
فانه مبني على السكون بالفعل ومعرب بالقوة او ما اشبه
مبني الاصل بان يكون في الدلالة على معناه محتاجا الى القرينة
كاشارة ونحوها ومن واحد عشر وهذا القسم لا يصير
معربا اصلا وحكمه ان لا يختلف اخره باختلاف العوامل
وحركاته وتسمى ضما وفتحا وكسرا وسكونه يسمى وقفا

على اصطلاح البصريين وهو على ثمانية انواع المضمرات
والاسماء الاشارات والموصولات واسماء الافعال
والمركبات والكنايات وبعض الظروف
المضمر اسم وضعت ليدل على متكلم او مخاطب او غائب
تقدم ذكره لفظا او معنى او حكما وهو على قسمين متصل
وهو ما لا يستعمل وحده اما مرفوع نحو ضربت الى ضربن
ومنصوب نحو ضربني الى ضربهن او مجرور نحو غلامي
الى غلامهن لى ولهن ومنفصل وهو ما يستعمل
وحده لتمام مرفوع نحو انا الى هن ومنصوب نحو اياي
الى اياهن فذلك ستون ضميرا والعلم ان الضمير المرفوع
للمتصل خاصة يكون مستكنا اى مستترا في الماضي
الغائب والغائبة كضرب وضربت وفي المضارع
المتكلم مطلقا نحو اضرب ونضرب والمخاطب كتضرب

اى انت والغائب والغائبة كيضرب اى هو وتضرب اى هي
والصفة اعني اسم الفاعل والمفعول وغيرهما مطلقا نحو اضرب
ولا يجوز استعمال المنفصل الا عند تعذر المتصل كاياك
نعبد واياك نستعين وما ضربك الا انا وانا وزيد
وما انت قائما والعلم ان لهم ضميرا غائبا يقع قبل جملة
تفسره الجملة المذكورة بعده ويسمى ضمير الشان في المذكر
وضمير القصة في المؤنث نحو قل هو الله احد و
انها زينب قائمة وهي هند مليحة وتدخل بين المبتدا
والخبر ضميرا مرفوعا منفصلا مطابق للمبتدا والخبر معرفة
او افعل من كذا ويسمى ضميرا فصلا لانه الفصل بين
الخبر والصفة نحو زيد هو القائم زيد هو القائم وزيد
هو
افضل من عمرو قال الله تعالى كنت انت الرقيب
الاسماء الاشارة وهو ما وضع ليدل على مشار اليه

وهي خمسة الفاظ لستة معان ذا للمذكر ولمثناه ذان
وذين وللمؤنث تا وتي وته وذه وذهي وتهي ول
لمثناها تان وتين ولجمعهما اولاء بالمد والقصر ويلحق
باوائلها هاء التنبيه كهذا وهؤلاء بالمد والقصر
ويتصل باواخرها حروف الخطاب وهي خمسة الفاظ
لستة معان ك كما كم ك كن فذلك خمسة
وعشرون الحاصل من ضرب خمسة في خمسة وهو ذاك
الى ذاكن وذانك الى ذانكن وكذلك البواقي وقيل
ان ذا للقريب وذلك للبعيد وذاك للمتوسط

الموصول اسم لا يصلح ان يكون جزءا تاما
من جملة الا بصلة بعده وهي جملة خبرية ولا بد من
عايد فيهما يعود الى الموصول مثال الذي في قولنا
جاءني الذي ابوه قائم او قام ابوه الذي للمذكر والتي
للمؤنث

للمؤنث واللتان واللذان للمثناه بالالف رفعا وبا
الياء نصبا وجرا واولى والذين للجمع المذكر واللائي واللواتي
واللاتي للجمع المؤنث ومن وما واي واية وذو بمعنى الذي
في لغة طي الجهم كقولهم فان الماء ماء ابي وجدي وبيري
ذو حفرت وذو طويت اي الذي حفرت والذي طويت
والالف واللام صلة اسم الفاعل والمفعول نحو جاءني الضارب
زيدا اي الذي ضرب زيدا ويجوز حذف العايد من اللفظ
ان كان العايد مفعولا نحو قام الذي ضربت اي الذي
ضربته ولعلم ~~اسماء الافعال~~ ان ايا واية معربة الا اذا
احذف صدر صلتها كقوله تعالى ثم لننزعن من كل شيعة
ايهم اشد على الرحمن عتيا اي هو اشد

اسماء الافعال كل اسم بمعنى الامر والماضي كرويد زيدا

اي امهله وهيهات بعد اي بعد وان كان على وزن فعال
بمعنى الأمر وهو من ثلاثي قياسا نحو نزال بمعنى انزل
وتراك بمعنى اترك وقد يلحق به فعال المصدر معرفة
كفجار بمعنى الفجور او صفة للمؤنث نحو يا فساق
بمعنى فاسقة ويا لكاع بمعنى لاكعة او علما للأعيان المؤنث
كقطام وغلاب وحذار وهذه الثلاثة الأخيرة
ليست من الأسماء الأفعال انما ذكرت ههنا للمناسبة
الاصوات كل اسم حكي به صوت كغاق
لصوت الغراب او صوت به البهائم كنخ لاناخة
البعير وطق لحكاية وقع الحجارة بعضها مع بعض
المركبات كل اسم ركب من كلمتين ليس بينهما
نسبة فان تضمن الثاني حرفا يجب بناؤهما على الفتح كاحد عشر
الى تسع

الى تسع عشر الا اثنا عشر فانها معربة كالمثنى وان لم
تضمن ذلك ففيها لغات ثلاث افصحها بناء الأول
على الفتح واعراب الثاني غير منصرف كبعلبك وحضر
موت ومعدي كرب   الكنايات وهي اسماء تدل
على عدد مبهم وهي كم وكذا او حديث مبهم وهو كيت
وذيت واعلم ان كم على قسمين استفهامية وهو
ما بعدها مفردا منصوبا على التمييز نحو كم رجلا عندك
وخبرية وهو ما بعدها مجرورا مفردا نحو كم مال
انفقت او مجموعا نحو كم رجال لقيتهم ومعناه التكثير ويدخل
من فيهما تقول كم من رجل لقيته وكم من مال انفقت
وقد يحذف مميزها لقيام قرينة نحو كم مالك
اي كم دينارا مالك وكم ضربت اي ضربة ضربت

واعلم ان كم في الوجهين تقع منصوبا اذا كان ما بعدها
فعل غير مشتغل عنه بضميره نحو كم رجلا ضربت وكم
غلاما ملكت مفعولا به وكم ضربة ضربت مصدرا وكم
يوما سرت وكم يوم صمت مفعولا فيه ومجرورا اذا كان
قبله حرف جر او مضافا نحو بكم رجلا مررت وعلى كم رجل
حكمت وغلام كم رجل ضربت ومال كم رجل سلبت
ومرفوعا اذا لم يكن شيء من الامرين مبتدا ان لم يكن
ظرفا نحو كم رجلا اخوك وخبرا ان كان ظرفا نحو كم يوما
سفرك وكم شهر صومك

الظروف المبنية على اقسام

منها ما قطع عن الاضافة بان يحذف المضاف اليه كقبل وبعد
وفوق وتحت قال الله تعالى لله الامر من قبل ومن بعد
اي من قبل كل شيء ومن بعد كل شيء ويسمى الغايات
هذا اذا كان المحذوف منويا للمتكلم والا كانت

معربة

معربة وعلى هذا قرء الله الامر من قبل ومن بعد ومنها حيث
بنيت لتشبيهها بالغايات لملازمتها الاضافة ولزومها
ان يضاف الى الجملة نحو اجلس حيث زيد جالس ونحو
قال الله تعالى سنستدرجهم من حيث لا يعلمون وقد
يضاف الى مفرد كقول الشاعر اما ترى حيث سهيل طالعا نجم
يضيء كالشهاب ساطعا اي مكان سهيل فحيث بمعنى المكان
ههنا ومنها اذا وهي للمستقبل وان دخل على الماضي نحو اذا جاء
نصر الله ففيها معنى الشرط ويجوز ان يقع بعدها الجملة الاسمية
نحو اتيك اذا الشمس طلعت والمختار الفعلية نحو اتيك اذا
طلعت الشمس وقد يكون للمفاجات فيختار بعدها المبتدا
نحو خرجت فاذا السبع واقف ومنها اذ وهي للماضي نحو
جئتك اذ طلعت الشمس واذ الشمس طلعت ومنها اين
وانى للمكان بمعنى الاستفهام نحو اين تمشي وانى تقعد

ومنها متى للزمان شرطا او استفهاما نحو متى تسافر
ومتى تقم اقم ومنها كيف استفهاما حالا نحو كيف انت
اي في اي حال انت ومنها ايان للزمان استفهاما
نحو قوله تعالى ايان يوم الدين ومنها مذ ومنذ بمعنى
اول المدة ان يقع جوابا لمتى نحو ما رأيته مذ يوم الجمعة
في جواب من قال متى ما رأيت زيدا اي اول المدة التي
انقطعت رؤيتي اياه يوم الجمعة وبمعنى الجميع المدة
ان صلح ان يقع جوابا لكم نحو ما رأيته مذ يومان في
جواب من قال كم مدة ما رأيت زيدا اي جميع مدة
ما رأيته مذ يومان ومنها لدى ولدن بمعنى عند
نحو المال لديك والفرق بينهما ان عند لا يشترط فيه
الحضور ويشترط ذلك في لدى ولدن وجاء
فيه لغات لدن ولدن ولد ولد ومنها قط
للماضي النفي

للماضي للنفي نحو ما رأيته قط ومنها عوض للمستقبل النفي نحو
لا اضربه عوض واعلم انه اذا اضيف الظروف الى الجملة او اذ
جاز بناؤه على الفتح نحو قوله تعالى هذا يوم لا ينفع الصادقين
صدقهم وحينئذ ويومئذ وكذلك مثل وغير مع ما
او ان تقول ضربته مثل ما ضرب زيد وغير ان ضرب زيد الخاتمة
في سائر احكام الاسم ولواحقه غير الاعراب والبناء وفيها
فصول ثلثة واعلم ان الاسم على قسمين معرفة و
نكرة فالمعرفة ما وضع لشيء معين وهي ستة اقسام
المضمرات والاعلام والمبهمات اعني اسماء الاشارات و
الموصولات والمعرف باللام والمضاف الى واحد منها
اضافة معنوية والمعرف بالنداء العلم ما وضع
لشيء معين لا يتناول غيره بوضع واحد واعرف المعارف

الضمير المتكلم نحو انا نحن ثم المخاطب والغايب نحو هو ثم
العلم ثم المبهمات ثم المعرف باللام ثم المعرف بالنداء ثم
المضاف الى واحد منها اضافة معنوية والمضاف في قوة
المضاف اليه والنكرة ما وضع لشيء غير معين كرجل وفرس

اسماء العدد ما وضع ليدل على كمية احاد الاشياء
واصول العدد اثنا عشر كلمة من واحد الى عشرة ماة و
الف واستعمالها من واحد الى اثنين على القياس اعني
للمذكر بلا التا وللمؤنث بالتاء تقول في رجل واحد
وفي رجلين اثنان وفي امراة واحدة وفي امراتين
اثنتان ومن ثلثة الى عشرة على خلاف القياس اعني
[illegible] التا وللمؤنث بدون التاء تقول ثلثة
رجال وثلث نسوة وبعد العشرة تقول احد عشر رجلا
واثنا عشر رجلا

واثنا عشر رجلا وثلثة عشر رجلا الى تسعة عشر رجلا
واحدى عشرة امرئة واثنا عشرة امرئة الى
تسعة عشرة امرئة وبعد ذالك تقول عشرون
رجلا وعشرون امرئة بلا فرق الى تسعين
رجلا وامرئة واحد وعشرون رجلا
واحدى عشرون امرئة الى تسعة وتسعين
رجلا وتسع وتسعين امرئة ثم تقول
ماة رجل ومئة امرءة والف رجل والف
امرئة والفا رجل والفا امرءة بلا فرق بين
المذكر والمؤنث فاذا زاد على المئة والالف
يستعمل على قياس ما عرفت ويتقدم الالف
على المائة والاحاد على العشرات تقول مائة
واحد وعشرون رجلا والفان وثلا
ومائة واثنان وعشرون رجلا واربع
الاف وتسع مئة وخمس واربعون امرءة

وعليك بالقياس واعلم ان الواحد والاثنين لا
مميز لهما لان لفظ المميز يغني عن ذكر العدد فيهما كما تقول
عندي رجلان واما سائر الاعداد فلا بد لها من مميز
فمميز الثلثة الى العشرة مخفوض مجموع تقول ثلثة
رجال وثلث نسوة الا اذا كان المميز لفظ المائة
فحينئذ مخفوضا مفردا تقول ثلثمائة وتسعمائة
والقياس ثلث مائة او مئين ومميز احد عشر رجلا
الى تسعة وتسعين منصوب مفرد تقول احد عشر
رجلا واحدى عشرة امرأة وتسع وتسعون امرأة
ومميز مائة والف وتثنيتهما وجمع الف مخفوض مفرد
تقول مائة رجل ومائتا رجل ومائة امرأة ومائتا امرأة
والف رجل والفا رجل والف امرأة والفا امرأة و
ثلث الف رجل وثلث الف امرأة وقس على والله اعلم

فصل

الاسم اما مذكر واما مؤنث والمؤنث ما فيه
علامة تأنيث لفظا او تقديرا والمذكر بخلافه
وعلامة التأنيث ثلث التاء كطلحة والالف
المقصورة كحبلى والالف الممدودة كحمراء والمقدر انما هو
التاء فقط كارض ودار بدليل اريضة ودويرة ثم المؤنث
على قسمين حقيقي وبازائه مذكر من الحيوان كامرأة وناقة
ولفظي وهو ما بخلافه كظلمة وعين وقد عرفت
احكام الفعل اذا اسند الى المؤنث فلا نعيدها
المثنى اسم الحق باخره الف او ياء مفتوح ما قبلها ونون
مكسورة ليدل على ان معه مثله نحو رجلان ورجلين
هذا في الصحيح اما المقصور فان كانت الفه منقلبة
عن واو كاف تثنيته ردت الى اصله كعصوان في عصا

وان كانت عن ياء او واو وهو اكثر من الثلاثي او البيت
منقلبة عن شيء تقلب ياء كرحيان وعلبيان وحبا
ويان واما الممدودة فان كانت همزة اصلية وان كانت
بدلا من اصل جاز فيه وجهان ككساوان وكسائان وتجب
حذف نونه عند الاضافة تقول جاء غلاما زيد وكذا
لك الحذف تاء التانيث في تثنية الخصية والالية
خاصة تقول خصيتان واليتان لانهما متلازمتان
فكانهما شيء واحد لا زوج واعلم انه اذا اضيف اضافة
مثنى الى مثنى يعبر عن الاول بلفظ الجمع كقوله تعالى فقد
صغت قلوبكما فاقطعوا ايديهما وذلك لكراهة
اجتماع التثنيتين فيما هو كالكلمة الواحدة تاكيدا
لاتصالهما لفظا ومعنى المجموع ما دل على
احاد تلك الاحاد مقصودة بحروف المفردة بتغيير ما لفظا

كرجال في جمع

كرجال في جمع رجل او تقديرا كفلك في وزن اسد
فان مفردة ايضا فلك لكنه على وزن قفل فقوم فانه
دال على احاد لكنه ليس بجمع اذ لا مفرد له من لفظه ثم الجمع على
قسمين مصحح وهو ما لا يتغير بناء مفرده نحو مسلمون و
مكسر وهو ما يتغير بناء مفرده نحو رجال والمصحح على قسمين
مذكر وهو ما الحق باخره واو مضموم ما قبلها ونون
مفتوحة كمسلمون او ياء مكسور ما قبلها ونون كذلك
نحو مسلمين ليدل على ان معه اكثر منه نحو مسلمين هذا
في الصحيح اما المنقوص فيحذف ياؤه نحو قاضون وداعون
عون والمقصور يحذف الفه ويبقى ما قبلها مفتوحا
ليدل على الالف المحذوف مثل مصطفون ويختص باو
لي العلم واما قولهم سنون وارضون وثبون وقلون
بالواو والنون فشاذ ويجب ان لا يكون افعل مؤنثه

فعلاء كحمراء مؤنث احمر ولا فعلا مؤنث فعلى
كسكران كسكرى ولا فعيل بمعنى مفعول كجريح بمعنى
مجروح ولا فعول بمعنى فاعل كصبور بمعنى صابر وحب
حذف نونه بالاضافة نحو مسلمو مصر ومؤنث وهو
ما الحق باخره الف وتاء وشرطه ان كان صفة و
له مذكر ان يكون مذكره قد جمع بالواو والنون كمسلمات
وان لم يكن له مذكر فشرطه ان لا يكون مجردا من التاء
كالحائض والحامل وان كان اسما جمع بالالف والتاء
بلا شرط كهندات والمكسر صيغته في الثلاثي كثيرة يعرف
بالسماع كرجال في رجل وافراس وفلوس في غير الثلاثي
على وزن فعالل كجعافر وجداول في جمع جعفر و
جدول قياسا كما عرفت في التصريف واعلم ان الجمع
على قسمين جمع قلة وما يطلق على العشرة وما دونها
وابنيته

وابنيته افعل وافعال وافعلة وفعلة وجمعا التصحيح
بدون اللام وجمع كثرة وهو ما يطلق على ما فوق العشرة
وابنيته ما عدا هذه الستة ويستعمل كل منهما موضع
الاخر على سبيل الاستعارة   المصدر اسم يدل على
الحدث فقط ويشتق منه الافعال كالضرب والنصر
مثلا وابنيته من الثلاثي المجرد غير مضبوطة انما يعرف
بالسماع ومن غيره قياسا كالافعال والانفعال والا
ستفعال والفعللة والتفعل مثلا فالمصدر ان لم يكن
مفعولا مطلقا يعمل عمل فعله اعني يرفع فاعلا ان كان
لازما نحو اعجبني قيام زيد ونصب مفعولا ايضا ان كان
متعديا نحو اعجبني ضرب زيد عمرا ولا يجوز تقديم معمول
المصدر عليه فلا يقال اعجبني زيد ضرب عمرو ويجوز

ويجوز الاضافة الى الفاعل نحو كرهت ضرب عمر زيد والى
المفعول نحو كرهت ضرب عمرا زيد واما ان كان مفعولا مطلقا
فالعمل للفعل الذي قبله نحو ضربت ضربا عمروا فعمرو منصوب
بضربت اسم الفاعل اسم مشتق من فعل ليدل على من
قام به الفعل بمعنى الحدوث وصيغته من الثلاثي
المجرد على وزن فاعل كضارب وناصر ومن غيره على وزن
صيغة المضارع من ذلك الفعل بميم مضمومة مكان
حرف المضارعة وكسر ما قبل الآخر كمدخل ومستخرج
ويعمل عمل فعله المعروف ان كان بمعنى الحال والاستقبال
ومعتمدا على مبتدا نحو زيد قائم ابوه او ذو الحال نحو
جائني زيد ضاربا ابوه عمروا او موصوف نحو عندي
رجل ضارب ابوه عمروا او همزة الاستفهام نحو اقائم
زيد

زيد وحرف النفي نحو ما قائم زيد الان او غدا وان كان
بمعنى الماضي وجب الاضافة نحو زيد ضارب امس هذا
اذا كان منكرا اما اذا كان معرفا باللام فيستوي فيه الح
جهات جميع الازمنة نحو زيد الضارب ابوه عمروا الان او غدا
امس اسم المفعول اسم مشتق من فعل المجهول متعديا ليدل
على من وقع عليه الفعل وصيغته من المجرد الثلاثي على وزن
مفعول لفظا كمضروب او تقديرا كمقول ومرمي ومن غيره
كاسم الفاعل منه بفتح

ذخائر اسلامی
۱۳۷۷